



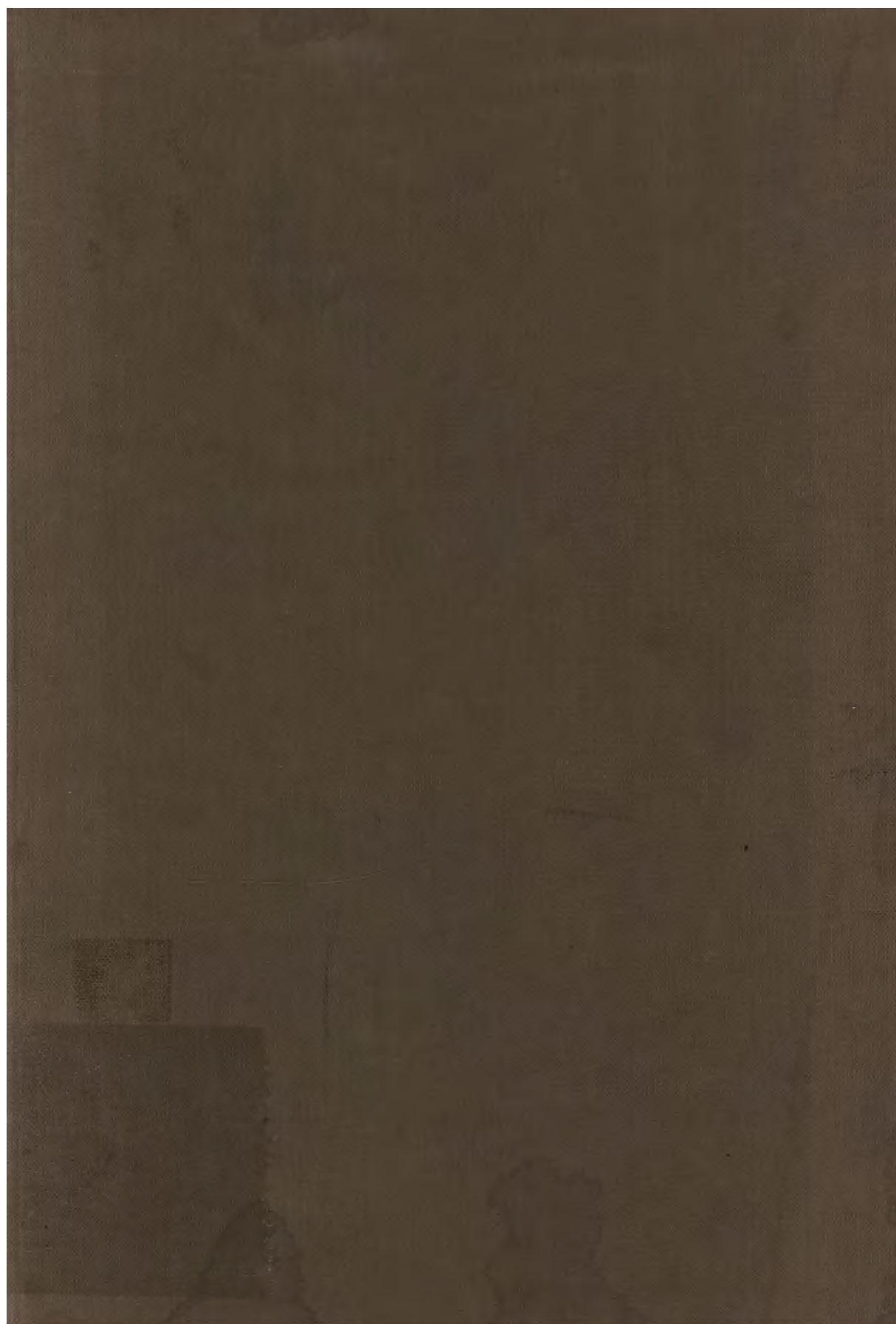
سرگذشت جندی شاپور

بمناسبت برگزاری
برای

تحقیق و تالیف از حسینعلی ممتحن

از انتشارات دانشگاه جندی شاپور

۸۷۸/۱۵



فرهنگ
و تمدن

۱۹

۵

۱۷



سرگذشت جندی شاپور

بمناسبت برگزاری
اولین جشنواره
فرهنگی و ادبی

تحقیق و تألیف از حسینعلی ممتحن

از انتشارات دانشگاه جندی شاپور

۳۷۸۵

فهرست مندرجات

صفحه ۷

پیش گفتار

صفحه ۱۳

بخش ۱

شهر جندی شاپور

بابی جندی شاپور

وجه تسمیه جندی شاپور

جندی شاپور از نظر تقسیمات خوزستان قدیم

توجه شاهنشاهان جندی شاپور به آبادانی جندی شاپور

حوادث مهمی که در جندی شاپور روی داده است

چه زمانی جندی شاپور ویران شد ؟

صفحه ۳۰

بخش ۲

مرکزیت علمی جندی شاپور

پیدایش مذهب نسطوری و تأثیر آن در فرهنگ ساسانی

بزرگترین مرکز تعلیم طب و فلسفه در عهد ساسانیان

بیمارستان جندی شاپور

تشکیل کنگره پزشکی در عصر خسرو انوشیروان

صفحه ۴۴

بخش ۳

استادان و فارغ التحصیلان دانشگاه جندی شاپور

پزشکان هندی جندی شاپور

شاگردان مدرسه طب جندی شاپور

صفحه ۶۴

صفحه ۷۸

پی نویس ها
منابع و مأخذ

پیش‌گفتار

ساسانیان بیش از چهار صد سال در ایران حکومت کردند. شاهنشاهان با فروجه این سلسله، در بسط فرهنگ و علوم و توسعه عمران و آبادی و ساختن پلها و بستن سدها و احداث شهرها کوشش فراوان و مساعی زیادی مبذول داشتند. اطلاعات موثقی که از آن روزگاران به ما رسیده است نشان میدهد که هر يك از پادشاهان ساسانی به احداث يك یا چند شهر مبادرت کرده‌اند. چنانکه فی‌المثل شهرهای منسوب به اردشیر اول مؤسس این دودمان بزرگ را مورخان چنین ذکر کرده‌اند:

شهر «خط» در بحرین و شهر «بهرسیر» مقابل مداین که اصل اسم آن اردشیر بوده و بهرسیر معرب آنست و «اردشیر خره» که شهر جوریا فیروز آباد باشد و اسم اصلی شهر جور، شهر گور بوده و در زمان عضدالدوله دیلمی به فیروز آباد موسوم شده است و شهر «بردسیر» در کرمان که در اصل «براردسیر» بوده و شهر «بهمن اردشیر» در حوالی بصره در کنار دجله که اهالی بصره آنرا بهمنشیر و فرات میسان نیز گویند و شهر «رامهرمز و سوق الاهواز» به خوزستان و شهری که در حوالی موصل فعلاً به ریشهر معروف است و بزعم بعضی در اصل «راو اردشیر» بوده است. (۱)

سعید نفیسی، در این باره به تفصیل پرداخته و در کتاب تاریخ تمدن ایران ساسانی شهرهای منسوب به اردشیر با بکان را چنین ذکر می‌کند:

«شهر اردشیر در آذربایجان، اردشیر خره، هرمزد اردشیر در اهواز، بردسیر در کرمان، شهر گور «جور» فیروز آباد کنونی، بوداردشیر یا خره

در موصل ، و همن اردشیر در کنار دجله ، مداین (۲) ، بهر سیرد ر ناحیه بغداد ، رام اردشیر در فارس ، ریو اردشیر در فارس ، به اردشیر در سواد عراق در مغرب مداین ، استاباذ اردشیر یا کرخ میسان در خوزستان ، رامهرمز اردشیر در خوزستان . و هشت اردشیر ، استاد اردشیر ، فسا اردشیر یعنی شهر خط در بحرین ، خرزاد اردشیر در ناحیه موصل ، شوستر هومشیر ، تن اردشیر در بحرین ، اسد آباد ، پوشنک ، بادغیس و بجز این شهرها ، ساختمان نهر دجیل در اهواز و نهر تیری در اهواز و نهر المرأة در بصره و نهرهای اصفهان را از او میدانند و از نام چهار آبادی دیگر پیدا است که از ساختمانهای اوست : گواشیر حاکم نشین کرمان که پیدا است در اصل «گواردشیر» بوده است و نرماشیر در کرمان که «نرم اردشیر» و سیرجان در کرمان که «اردشیرگان» و بهمنشیر در خوزستان که در اصل بهمن اردشیر بوده است . (۳)

ابو منصور ثعالبی نیشابوری در کتاب غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم در باب شهرهایی که اردشیر اول ساخته است می نویسد :

«و بنی من المدائن اردشیر خره و جور (۴) بفارس و بادغیس بخراسان و بهمین اردشیر و رام اردشیر و همان قریات البصره و استارا با ذوهی کرخ میسان من کوردجله و ذکر ابن خردادبه بنی ایضاً مدینه خوارزم ۰۰۰» . (۵)

همایی در باره توجه و اهتمام پادشاهان ساسانی به عمران و آبادی نواحی و احداث شهرها در اطراف و اکناف امپراطوری شکوهمند و پهناور آن عصر چنین می نویسد :

«بالجملة سلاطین ساسانی همت بر آبادانی مملکت گماشتند و شهرها و عمارات عالی بنا کردند چنانکه بنای «شهر شاپور» نزدیک کازرون فارس که فعلاً خرابه ای از آثارش باقی است و همچنین «نیشابور» در خراسان و «جندی شاپور» در خوزستان منصوب بشاپور اول و کازرون فارس و گنجه

قفقازیه از بناهای قباد اول میباشد» گویند به اندازه قباد کمتر کسی شهر در ایران بنا کرده است» و ذکاء الملک میرزا محمد حسین فروغی در تاریخ ساسانیان می نویسد :

«انوشیروان بعد از اینکه شهرهای شام را گرفت و به تسخیر مستملکات قیصر پرداخت از آن نواحی سنگهای مرمر و سیفساء (۶) به عراق حمل کرد و از مصالح مزبور شهری از روی نقشه انطاکیه و سایر بلاد شام نزدیک مدائن بساخت و آنرا «رومیه» نامید و گفته مسعودی را نقل می کند که دیوار این شهر که قلعه آن باشد هنوز باقی و برپاست، اما خود شهر خراب شده و در جای دیگر می نویسد که اردشیر هشت شهر بنا کرد» (۷) باری از یادگارهای با عظمت این عصر يك عده حجاری و آثار مخروبه قصور و عمارات و عالیه در ایران و غیر ایران باقی مانده است . که بر مهارت ایرانیان در این صنایع و ابهت و شوکت عهد ساسانی دلائل متقن بی چون و چرا و شواهد محکم پابرجائی است و هیچ ایرانی، بل انسان با حس غیر تمندی نیست که از تماشای این کاخهای منیع شگفت خیز و مناظر عبرت انگیز سرانگشت حسرت نخاید و هر قصر شامخی رادر نوبه خود ایوان مدائن ندانسته «هان ای دل عبرت بین» و «این کسری خیر الملوك» نخواند (۸) در اینجا یاد آور می شویم که پادشاهان ساسانی طی مدت چهار قرن زمامداری خود غالباً با دولت امپراطوری روم شرقی «بیزانس» در حال جنك بوده و در این نبردها بیشتر پیروزی نصیب آنان بود. بسیاری از سپاهیان روم به اسیری گرفتار می شدند، لیکن عطوفت و مهر و محبت این پادشاهان سترك مانع از آن بود که نسبت به آنان بد رفتاری شود و برخلاف سنت و رویه رومیان که انواع کارهای سخت بدنی و شکنجه ها را نسبت به غلامان و اسیران روم میداشتند پادشاهان ساسانی نهایت مهربانی را با اسیران معمول میداشتند و آنان را به احداث کارخانه و ایجاد مزارع و ساختن مسکن برای خودشان تشویق می کردند چنانکه اغلب

شهرهائی که در زمان ساسانیان ساخته شده است بوسیله همین اسیران و باطرح و نقشه رومی بنا شده است .

اسیران رومی به حدی در امور بازرگانی و دادوستد آزادی داشتند ، که بعدها رقیبی برای حکومت شدند گیرشمن Ghirshman باستانشناس معروف فرانسوی بدین مطلب اشاره می کند و چنین می نویسد :

«هرگز در ادوار سابق تجارت مانند این دوره «مقصود دوره ساسانیان است» تحت نظارت جدی قرار نگرفته بود و این امر دولت را مجبور کرد برای وسایل متزاید حمل و نقل در جاده ها ، شطوط و انهار ، ایستگاهها و کاروانسراها و آب انبارها بسازد عمال مخصوص برای این خدمت معین شده بودند و ایستگاههای سرحدی و بنادر دریائی را مراقبت و نظارت می کردند همچنین دولت انحصارهایی تحت اختیار خود داشت که مهمترین آنها ابریشم خام بود که از چین وارد میشد و مخصوصاً در کارگاههای سوری و فینیقی آنها بکار می بردند و بزودی مردمی که پادشاهان ساسانی آنان را در سرزمینهای ایران جایگزین کرده بودند ، بایشان رقابت نمودند و از آن میان کارگاههای شوش ، جندی شاپور و شوشتر از جهت مصنوعات خود شهرت یافتند .» (۹)

کریستن سن دانشمارکی راجع به سیاست پادشاهان ایران در استقرار و سکونت اسیران و اخذ و اقتباس از هنر و فرهنگ آنان چنین می نویسد :

«برای وارد کردن رشته های صنعتی در کشور و برای کشت و زرع در صحاری لم یزرع از قدیم الایام عادت بر این جاری بود که اسیران جنگ را به چند گروه تقسیم کرده در قسمتهای مختلف کشور ساکن می نمودند . بدین طریق داریوش اول بسیاری از مردم ارترین Eretrien را به خوزستان کوچانید و اسیران رومی را در حوالی مرو جایگزین ساخت شاپور اول

نیز اسرای رومی را در جندی شاپور سکونت داد و در آنجا از مهارت رومیان در کار مهندسی استفاده کرده سد معروف امپراطور را ساخت ، شاپور دوم اسیرانی را که در شهر «آمد» دستگیر کرده بود بین شوش و شوشتر و سایر بلاد هواز جای داد و این مردم انواع جدید ابریشم بافی و ملبله دوزی را در آنجا رواج دادند. بیشتر اوقات این قبیل اماکن که بوسیله اسیران آباد میشد بزودی راه خرابی می سپرد ولی گاهی هم دوام و ثبات می یافت» (۱۰)

اهتمام خسرو انوشیروان در آسایش و رفاه اسیران انطاکیه در متون و منابع تاریخی زیاد دیده می شود از جمله ثعالبی مینویسد :

«چون شهر انطاکیه و بناهای آن هنگام محاصره انوشیروان مورد توجه واقع شد، دستور داد که نقشه یی صحیح از آن شهر تهیه کنند سپس نقشه را به مداین فرستاد و مقرر فرمود شهری مانند انطاکیه نباشد بطوریکه راهها و خانه ها و کشتزارهای آن درست مانند انطاکیه باشد تا تشخیص یکی بردیگری مقدور نباشد مصالح لازم و سنگ مرمر که در انطاکیه بدست می آمد بمداین فرستاد و جمعی از کارگران و مخصوصاً هنرمندان رومی را بدانجا گسیل داشت تا با همکاری کارگران ایرانی به ساختن شهر جدید بپردازند ، پس از پایان ساختمان شهر مذکور «رومیه» نامیده شد و انوشیروان اهالی انطاکیه را بآنجا کوچانید و هر کس که داخل خانه خود در شهر جدید می شد خانه و در آنرا چون خانه و در خانه خود در انطاکیه میدید، مثل اینکه از خانه خود خارج شده و دوباره برگشته باشد، کفاشی از اهالی انطاکیه هنگامی که به در خانه خود در شهر جدید آمد گفت بخدا سوگند، عیناً مانند در خانه ام در انطاکیه می باشد فقط درختی جلوی خانه ام بود که در اینجا این درخت دیده نمیشود ، سپس کفاش داخل خانه شد و نتوانست اختلافی میان این خانه و خانه قدیم خود پیدا کند، و در وصف شهر رومیه و ایوان کسری بحتری شاعر معروف عرب می گوید و کان الایوان

من عجب الصنعة - جوب فی جنب ار عن جلس...» واذما مارایت صورة انطاکیة ارتعت بین روم و فرس (۱۱) مهمترین مرکز علمی عصر ساسانیان شهر جندی شاپور درخوزستان بود که بنابه فرمان شاپور اول بوسیله اسیران رومی ساخته شد در این شهر بدستور خسرو اول انوشیروان دانشگاه بزرگو باشکوهی تأسیس شد که در آنجا علم طب و فلسفه و ادبیات و ریاضیات و نجوم آموخته میشد و دانشمندان سریانی و هندی و زردشتی در این مؤسسه و بیمارستان ضمیمه آن به خدمت اشتغال داشتند. نگارنده در صدر دبر آمد که تاریخچه این شهر باستانی و دانشگاه معروف آنرا با استفاده از مآخذ و منابع موثق تألیف کند تا بدینوسیله یادی از خدمات نیاکان مادرزمینه نشر فرهنگ و علوم در عصر باستان شده باشد خاصه اینکه در عصر فرخنده سلطنت اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی ، آریامهر شاهنشاه ایران دانشگاه معظم و باشکوهی بیاد دانشگاه عصر باستان در اهواز بنیان گرفته که خوشبختانه روز بروز در حال پیشرفت و توسعه می باشد و بجاست که دانشجویان عزیز دانشگاه جندی شاپور که در این عصر فرخنده به تحصیل اشتغال دارند از اهمیت و مرکزیت علمی دانشگاه باستانی خود با اطلاع شوند و بدانند که نیاکان با افتخار مادر هر عصری به تمدن و فرهنگ بشری خدمت کرده و طلیمه دار پیشرفت و بسط علوم در عرصه پهناور گیتی بوده اند.

حسینعلی ممکن



شهر جندی شاپور و مکان و موقعیت آن در قدیم بانی جندی شاپور

بنای این شهر را مورخان به شاپور اول فرزند اردشیر مؤسس سلسله ساسانی نسبت می‌دهند و می‌گویند «چون شاپور بروالین Valerien امپراتور روم غالب آمد دستور داد اسیران رومی شهری برای سکونت خود بسازند و این شهر همان جندی شاپور است.»

گیرشمن Ghirshman می‌نویسد :

«وی «شاپور اول» نزدیک الرها «Edesse یا اورفا» فتحی عظیم کرد و امپراتور و الریانوس را با هفتاد هزار لژیون رومی اسیر گرفت و آنان را بایران رهسپار کرد (۲۶۰م) این عده در شهرهائی که خود آنان طبق طرح اردوگاههای نظامی رومی بنا کردند استقرار یافتند. ایشان بعنوان متخصص، معمار، مهندس و اهل فن در تحقق دادن کارهای عظیم المنفعه، مخصوصاً بنای پل ها و سدها و طرق به ایرانیان مساعدت کردند و از خدمات آنان ایالت پرترو و خوزستان فواید بسیار برگرفت و بعض آثار و بقایای آن عهد هنوز در زمان ما قابل استفاده است.» (۱۲)

و در جای دیگر می‌نویسد :

«ساسانیان بانیان بزرگ شهرها، بشمار می‌روند و منابع تاریخی وسعت شهرسازی را که تقریباً در زمان همه شاهان این سلسله معمول بوده گزارش می‌دهند. ماهنوز از طرح شهرهای دیگر ساسانی آگاهی نداریم اما از طرح مؤسساتی که پادشاهان ایران، اسرای رومی خود را در

آنجا مستقر ساختند اطلاع داریم . شاپور اول آنان را در جندی شاپور
جای داد .» (۱۳)

اولیری O'leary در کتاب انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی
ص ۲۲ - ۲۳ ترجمه احمد آرام می‌نگارد :

«بسیاری از رومیان را که همراه با والریانوس اسیر شده بودند
ایرانیان به کار کردن در شادروان یاسدبزرگی گماشتند که بر روی رود
دجیل زیر شوستر بنامی کردند و هنوز هم آثاری از این سد برجای
باقی است . ایرانیان نسبت به آن زندانیان که مردم تربیت شده بودند و
مهارت فنی داشتند با کمال مهربانی رفتار میکردند ، چه شاپور ،
ارزش برتری رومیان را در این امور می‌دانست و بسیار مایل بود که
از آنان به عنوان مهندس و معمار و پزشک و مساح و نظایر اینها استفاده
کند ، شاپور این زندانیان دانارا ، درسه شهر مسکن داد و برایشان
روا داشت که هر شکل که می‌خواهند زندگی کنند و زبان خودشان را
بکار برند و به آداب دینی خود متمسک بمانند . یکی از این شهرها
نزدیک شوش ، یا شوشان عهد عتیق ، یکی از اقامتگاههای سلطنتی و مقر
زمستانی پادشاهان بود . اردوگاه زندانیان نزدیک شوش به ازاند یوشاپور
یعنی بهتراز «انطاکیه شاپور» تاریخ طبری ج ۶ ص ۸۶۱ یا جندی شاپور
«اردوگاه شاپور» نام داشت ولی سربانیان آنرا بیت‌الآپات «خانه شکست»
می‌نامیدند ثعالبی نیشابوری بدین مطلب اشاره می‌کند و می‌نویسد که
شاپور شهر گندی شاپور را بنانهاد و اسیران رومی را در آنجا جای
داد .» (۱۴)

بعضی از مورخان اسلامی عقیده دارند که شاپور شهر گندی
شاپور را برای دختر اورلیانوس Ore lianus امپراطور روم شرقی که او
را بزنی گرفته بود مانند قسطنطنیه بساخت ، چنانکه جمال‌الدین ابوالحسن
قفطی در این مورد می‌نویسد :

«شاپور پسر اردشیر بعد از غلبه بر قیصر، امپراتور روم و تسخیر انطاکیه، دختر او را بزنی گرفت و شهری برای او بساخت مانند قسطنطنیه و آن شهر جندی شاپور است.»
و نیز ابوالفرج بن هارون ملطی معروف به «ابن عبری» در گذشته بسال ۶۸۵ هجری در این باره می گوید :

«چون شاپور دختر اور لیانوس قیصر روم را بزنی گرفت شهری برای او مانند بیزانس در ایران بنا کرد و آنرا جندشاپور نامید.» (۱۵)
مکان و موضع جندیشاپور - شهر جندیشاپور در ۳۲ درجه عرض شمالی قرار داشته و میان دزفول و شوشتر واقع بوده است.
گی - لسترنج G. Lestrance در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی می نویسد :

«درهشت فرسخی شمال باختری شوشتر، سر راه دزفول، خرابه هائی که امروز شاه آباد می نامند دیده میشود و اینجا موضع شهر جندیشاپور است.» (۱۶)

در اینجا یاد آور میشویم که در حدود سال ۱۰۵۰ هجری فتحعلی خان حکمران خوزستان در محل جندیشاپور قریه ای ساخت بنام «شاه آباد» که شامل خانه ها و باغهای عالی و حمام بود، بمرور ساختمان های زمان فتحعلی خان از میان رفت و دهکده ای اکنون به همان نام شاه آباد باقی است. آرامگاهی هم در این مکان وجود دارد که شاه ابوالقاسم نامیده میشود و ظاهراً قبر یعقوب لیث صفار میباشد (۱۷)

در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب که بسال ۳۷۲ هجری تألیف شده و مؤلف آن نامعلوم است چنین آمده است: «و ندوشاور، شهری است آبادان و با نعمت بسیار و گور یعقوب لیث آنجاست.» (۱۸)
ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری معروف به «کرخ»

می نویسد :

«از شوشتر تا جندی شاپور يك منزل است و از آنجا تا شوش نیز
يك منزل» (۱۹)

علی سامی در کتاب تمدن ساسانی می نویسد :
«از این شهر دانشگاهی معروف ساسانی» مقصود جندی شاپور است»
فعلا هیچ آثاری باقی نمانده و بزحمت بقایای مختصری از خرابه آن
در نزدیکی کارون هیجده کیلومتری جنوب شرقی دزفول و پنجاه کیلو-
متری شمال غربی شوشتر مشهود می گردد ولی در دوران آبادی از شهرهای
مهم شاپور اول بوده و معروف است که وی پس از غلبه بر والرین
و خراب کردن انطاکیه شام ، اسیران رومی آن شهر را در این محل
متوقف ساخت ، این شهر بنام شامی بیت لابط Beit Labat نامیده
میشد و اعراب آنرا «الاهواز» می خوانده اند» (۲۰)

در اینجا متذکر می شویم که محل و موضع اهواز با جندی شاپور
اختلاف دارد ، مطابق روایت اکثر جغرافی دانان و نویسندگان اسلامی ،
جندی شاپور یکی از نواحی هفتگانه خوزستان بوده و اهواز کرسی آن استان
بشمار میرفته است چنانکه ابو عبدالله حمزة بن حسن اصفهانی می نویسد :
«به از اندیو شاپور شهری است از شهرهای خوزستان و بهنگام

تغریب آنرا جندی شاپور گفتند.» (۲۱)

حمداله مستوفی قزوینی می نگارد :

«اهواز از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات» فتح» (۸۸) و
عرض از خط استوا «لا» (۳۱) اردشیر بابکان ساخت و آن را کوره
عظیم توابع کرد چنانکه تمامت خوزستان بدان باز خوانند « (۲۲)
و در مورد جندی شاپور می نویسد :

«جندی شاپور از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات» فده»
(۸۹) و عرض از خط استوا «لایه» (۴۶) شاپور بن اردشیر بابکان
ساخت و شاپور ذوالاكتاف در و عمارت بسیار کرد شهری وسط و گرسیر

در تخت جمشید؛ همین نام ذکر شده است. (۲۷)

سید محمد علی امام شوشتری در این زمینه می نویسد:

«یا قوت کلمه اهواز را به غلط جمع هوز محرف حوز از لغت عرب پنداشته است و این کلمه محققاً محرف اوازا و اجامی باشد که در کتیبه بیستون آمده است» (در کتیبه نقش رستم کلمه خواجا ذکر شده) و عربی نیست و این ولایت در هزار سال پیش بنام شهر بزرگ «سوق الاهواز» نامیده میشد. (۲۸)

طرح و نقشه شهر جندی شاپور - شهر جندی شاپور مستطیل شکل و به مانند شطرنج دارای هشت خیابان طولی و هشت خیابان عرضی بوده که خیابانها یکدیگر را قطع می کرده اند؛ نقشه شهرهای دوره ساسانی تا زمان شاپور اول مانند دوره پارتها بود؛ از عصر شاپور اول اصول شهرسازی تغییر کرد و معماری رومی و مخصوصاً سبک هیپوداموس Hippodamus در ساختمانها معمول گردید. (۲۹)

گیرشمن در این مورد می نویسد:

«خرابه های این شهر «مقصود گندی شاپور است» بین دزفول و شوش واقع است و تقریباً سراسر آن در زیر گاو آهن منهدم شده طرح آن عبارتست از مستطیلی وسیع که شباهتش به طرح اردوگاه نظامی رومی عجیب مینماید. همین امر را ما در ایوان کرخه نزدیک شوش ملاحظه کرده ایم» (۳۰)

در کتاب تاریخ عمومی هنرهای مصور قبل از تاریخ تا اسلام چاپ دانشگاه تهران چنین مذکور است: «معماری ساسانی با تفاوتها و تحولاتی دنباله معماری اشکانی است. در شهرسازی، ساسانیان روش طرح مستطیل را ترجیح دادند و هم آهنگی شهر را با وضع طبیعی زمین در نظر گرفتند. در شهر نیشابور و همچنین در جندی شاپور «میان دزفول و شوشتر کنونی» همین طرح مستطیل را بکار بردند. این دوشهر شباهتی به

اردو گاههای رومی داشتند و شاید برای جادادن اسرای رومی و به کمک خود آنها ساخته شده بودند...» (۳۱) حمزه بن حسن اصفهانی متوفی بسال ۳۶۰ هجری می نویسد:

«بنای این شهر مانند رقعہ شطرنج هشت خیابان در هشت خیابان و در قدیم شهرها را بصورت اشیاء می ساختند مانند شهرشوش که بصورت باز است و شهرشوشتر را که بصورت اسب ساخته اند.» (۳۲) مؤلف مجمل التواریخ والقصاص هم در این باره می نگارد:

«نهاد آن «منظور شهر گندی شاپور است» بر مثال عرصه شطرنج نهادست میان شهر اندر هشت راه اندر هشت و در آنوقت شطرنج نبود ولیکن شکلش بر آنسانست و اکنون « یعنی در حدود سال ۵۲۰ هجری» خراب است مقدار دیهی بجاست پراکنده.» (۳۳)

وجه تسمیه جندی شاپور

از گفته های اغلب مورخان و جغرافیایانویسان بر می آید که نام اصلی جندی شاپور « وه اندیو شاهپور vah-Andivi-I-shahpuhr » یعنی «به از انطاکیه شاپور» و به عبارت دیگر «شهر شاهپور بهتر از انطاکیه» بوده است و معرب این اسم جندی سابور یا جندی شاپور می باشد چنانکه حمزه اصفهانی مینویسد:

«و اما به از اندیو شاپور فمدینه من مدن خوزستان وهی التی لماعر بوها قالو اجندی شاپور و اما اشتقاقها بالفارسیه فان اسم الانطاکیه و به اسم للخیر ومعناً خیر من انطاکیه» (۳۴)

در کتاب مجمل التواریخ والقصاص آمده است که: « به اندیو شاپور» جندی شاپور است از خوزستان. اندیو نام انطاکیه است به زبان پهلوی، به از اندیو یعنی از انطاکیه بهتر است. (۳۵)

باید گفت این نوع تسمیه در دوره ساسانیان معمول بوده چنانکه

شهر انطاکیه را که خسرو انوشیروان به تقلید از انطاکیه شام در مداین ساخت «به از اندیو خسرو» نامیده شده است. (۳۶)

ادوارد برون انگلیسی بدین مطلب اشاره می کند و می نویسد: «شاپور پس از آنکه والرین امپراطور روم را شکست داد شهر انطاکیه را بکلی ویران کرد و در محلی که به زبان سریانی بیت لابط یا لاپات خوانده می شود شهری ساخت و آنرا خود «وه اندو شاپور» Veh-Ay-Andev-I-Shapur یا بهتر از انطاکیه لقب داد يك بهتر از انطاکیه دیگر هم در قرن ششم میلادی بدست خسرو انوشیروان بنیاد شد که برای تشخیص و تمیز باشهر اول بنام «وه اندو خسرو Veh-Ay-Andev-I-Khosrow» خوانده شده» (۳۷)

جمال الدین ابوالحسن قفطی درباره بنای گندی شاپور و وجه تسمیه آن شرحی افسانه مانند بدین ترتیب ذکر می کند:

«در سیر ساسانیان آمده که این شهر اصلاً قریه‌یی بود متعلق به مردی معروف به «جندا» و شاپور چون این موضع را برای بنای شهر اختیار کرد فرمان داد که مالی فراوان به صاحب آن بپردازند لیکن صاحب آن بدین کار رضا نداد، مگر آنکه خود آن شهر را بنا کند و شاپور نیز بدان شرط پذیرفت که با او در بنای شهر شرکت ورزد و مردمان می گفتند که این شهر را «جندا» و «سابور» بنامی کنند، به همین سبب آنرا جندی سابور گفتند.» (۳۸)

محتاج به تذکر نیست که این گفته و همچنین گفته دیگری را که ابن فقیه همدانی در کتاب اخبار البلدان درباره کیفیت احداث شهر جندی شاپور نقل می کند نمیتوان مورد استناد قرار داد، ابن فقیه می نویسد:

«اهالی اهواز، جندی شاپور را بیلاباد می نامند بواسطه آنکه زمانی شاپور از آنجا می گذشت و در آنجا بیشه‌یی بود و پیرمردی «بیل»

نام در آن محدود کشت مینمود، شاپور باو گفت خوب است اینجا را شهری سازم، بیل جواب داد اگر از من نویسدگی به عمل آید، اینجا نیز شهری شود، شاپور گفت :

به خدای سوگند که اینجا شهری کنم و تورا متصدی مخارج آن سازم سپس دستور داد بیل را به آموزگاری سپردند تا خواندن و نوشتن را فرا گرفت، پس شاپور او را مأمور ساختن شهر نمود؛ چون شهر به انجام رسید شاپور به تماشای آن آمد؛ يك سمت آنرا در معرض خطر سيل دید؛ حکم کرد آن قسمت را خراب کرده از نو با آجر و آهك بساختند و سایر نواحی آن از خشت بود و بدین جهت «بیل آباد» نامیده می شود.»
 یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان (ج ۸ ص ۳۰۵) کلمه بیل را نیل ضبط کرده می نویسد :

«نیلاب نام شهر جندی شاپور است و در قدیم آنرا نیلاط می گفتند.» (۳۹)

جندی شاپور از نظر تقسیمات سیاسی خوزستان در قدیم

تقسیمات سیاسی خوزستان در قدیم؛ از نظر جغرافیایی نویسان اسلامی مختلف است؛ بعضی از آنها ولایات خوزستان را هفت؛ و بعضی نه و برخی هفده نوشته اند و گندی شاپور هم یکی از ولایات مهم خوزستان بشمار میرفته است؛ ابن خرداد به در کتاب مسالك الممالك ص ۴۲ می نویسد :

«ولایات اهواز : سوق الاهواز و رامهرمز و ایذج (۴۰) و عسکر مکرم (۴۱) و شوستر و جندی شاپور و سوس و سرق که دورق باشد (۴۲) و نهر تیری (۴۳) و مناذر کبری (۴۴) و مناذر صغری (۴۵) میباشد و اقلیم اهواز کشوری است وسیع مشتمل بر هفت ولایت.»

با آنکه جغرافی نویسن مذکور تصریح می کند که اقلیم اهواز به هفت ولایت تقسیم میشده ، اسامی ولایات را با چند بلوك مخلوط کرده

است. قدامة بن جعفر مؤلف كتاب «خراج» می نویسد:

«خوزستان را هفت ولایت است نخست از سرحد بصره سوق
الاهواز است و از حدود مدار نهر تیری سپس شوشتر و شوش و گندی شاپور
و رامهرمز و سوق العتیق است.» (۴۶) سعید نفیسی در باره
تقسیمات خوزستان چنین مینویسد:

«اهواز در آن موقع شامل هفت تسو بوده است: سوق الاهواز
«ناحیه بصره» نهر تیری «ناحیه مدار» شوشتر، شوش، گندی شاپور، رامهرمز
سوق العتیق» (۴۷) و این مطلب همانست که قدامة بن جعفر در قرن سوم
هجری متذکر شده است.

ابن رسته در کتاب اعلاق النفیسه نیز مانند ابن خرداد ولایات
هفتگانه خوزستان را با آبادیهای دیگر مخلوط کرده است. (۴۸)
اصطخری در کتاب مسالك الممالك برای خوزستان هفده ولایت قایل
است او می نویسد:

«اما شهرهایی که در خوزستان واقع شده یکی اهواز است که
نام آن هر مزد شهر است و آن ولایتی بزرگ است که سایر ولایات بدان
نسبت داده می شود و عسکر مکرم و شوشتر و جندی شاپور و رامهرمز و سرق
و ایندج و نهر تیری و حومه زط و خابران و این دویک ولایت است و حومه
بنیان و سوق سنبل و مناذر کبری و مناذر صغری و جبی و طیب و کلیوان
و اینها همه شهرهایی هستند که هر یک را کوره است.» (۴۹)

ابو القاسم محمد بن حوقل نصیبی در کتاب صورة الارض عین عبارت
اصطخری را ذکر میکند و تعداد ولایات خوزستان را هفده می شمارد،
مفصلترین بیان در مورد تقسیمات سیاسی خوزستان در قدیم، کلام شمس-
الدین ابی عبدالله محمد بن احمد مقدسی است که میگوید:

«بدانکه اقلیم خوزستان در سابق اهواز نامیده میشد و آن مشتمل
بر هفت ولایت بود که بعضی از میان رفته و حدود بعضی تغییر کرده و

برخی هم موافق با تشکیل ولایت نیست، عضدالدوله که از پادشاهان معتبر زمان خود بود و آثار فراوانی از شهرها و سدها و بندها از او باقی است این اقلیم راهفت ولایت «سبع کور» میخواند و میان مردم هم به همین نحو معروف است و آن هفت ولایت چنین است: شوش، جندی-شاپور، شوشتر، عسکر مکرّم، اهواز، رامهرمز، دورق (۵۰)

توجه شاهنشاهان ساسانی به آبادانی و عمران جندی شاپور

جندی شاپور تادیر زمانی مرکز سیاسی خوزستان به شمار میرفت و شاهنشاهان ساسانی برای عمران و آبادی آن اهتمام زیادی مبذول میداشتند. در پیرامون شهر، زراعت نیشکر فراوان بود و این محصول به خراسان و شرق اقصی صادر میگردد. پارچه های قلابدوزی «طراز» و نیز کشتزارهای برنج فراوان داشت (۵۱) مؤلف حدود العالم من المشرق الى المغرب می نویسد:

«وندوشاور، شهری است آبادان و بانعمت بسیار...» (۵۲)

پورداود، در مورد کشت فراوان نیشکر در خوزستان و جندی شاپور در زمان باستان چنین می نویسد (۵۳) مورخ ارمنی موسی خورنچی که در دومین نیمه از پنجمین سده میلادی میزیست می نویسد که نیشکر در عیلام نزدیک جندی شاپور کشت میشود چنانکه میدانیم در جندی شاپور در روزگار ساسانیان یک دانشکده پزشکی برپا بود، برخی از دانشمندان کشت نیشکر را در آنجا در آغاز از برای بکاربردن پزشکان جزء داروها دانسته اند آنچنانکه بسیاری از داروها از هند بدانجا آورده میشد از نوشته های جغرافیا نویسان بخوبی پیداست که خوزستان از برای کشت نیشکر اختصاص داشته است این حوقل که از سال ۳۳۱ هجری در هنگام بیست و هشت سال بسیاری از کشورها را پیموده در کتاب صورة الارض در سخن از خوزستان گوید: جایی در آنجا نیست که از

نیشکر بی بهره باشد (۵۴) المقدسی، دره. ان زمان ابن حوقل در جغرافیای خود، احسن التقاسیم درباره خوزستان گوید :

معدن السكر والقند والحلواء الجیده وعسل القطر (۵۵) «کان شکر وقند و حلوائی نیکو وعسل صافست» و در جای دیگر درباره گندی شاپور می نویسد:

یطبخ بهاسکر کثیر (۵۶) در زمان شاپور دوم ذوالاکناف (۳۱۰- ۳۸۹ م) گندی شاپور ظاهراً دچار حملات خارجی گردیده و ویرانی در آن راه یافته و باز بدست این شاهنشاه تعمیر شده و اوسی سال آنجا را پایتخت خود کرده بود. (۵۷) مؤلف کتاب مجمل التواریخ والقصص می نویسد :

«در عهد شاپور ذوالاکناف سی سال دارالملک او به گندی شاپور بود تا خراب رومیان آباد کرد» (۵۸) - حمداله مستوفی قزوینی در همین زمینه می گوید:

«جندی شاپور از اقلیم سیم است شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و شاپور ذوالاکناف در و عمارت بسیار کرد (۵۹)

حوادث و وقایع مهمی که در جندی شاپور روی داده است

معروف است که شاپور اول پس از غلبه بر والریانوس امپراطور روم او را به جندی شاپور آورد و وی در حال اسارت در این شهر درگذشت. (۶۰)

دیگر از وقایع مهمی که در این شهر باستانی صورت گرفت، قتل مانی بود. در زمان بهرام اول پادشاه ساسانی موبدان زردشتی شروع به دسته بندی بر علیه مانی نمودند و با تحریک کارتیر موبد موبدان، بهرام او را به اتهام ایجاد بدعت و بدآموزی در دین زندانی کرد. مانی مدت بیست و شش روز در زندان مورد شکنجه و آزار قرار گرفت تا سرانجام او را کشتند

و پوستش را از کاه انباشته مقابل پوش سلطنتی آویختند تا با وزش باد بحرکت آید و موجب عبرت بینندگان گردد. (۶۱)

ادوارد برون می نویسد :

«در همین شهر «جندی شاپور» بود که مانی یا بقول فرنگیها مانس Vanes بانی مکتب کفر آمیز مانوی به قتل رسید و پوست او را از کاه آکندند و از یکی از دروازه های شهر آویختند که تا مدت مدیدی حتی تا زمان استقرار اسلام آن دروازه بنام دروازه مانی خوانده میشد.» (۶۲)

ابی حنیفه احمد بن داوود دینوری در این مورد می نویسد:

«انوشیروان پسر بنام انوشزاد داشت که مادرش مسیحی مذهب و زیاروی بود و چون کسری به زن مذکور علاقه داشت در صدد برآمد که وی را به ترک مذهب مسیح و اداری کند و به کیش زردشت در آورد و چون در این کار توفیق یافت انوشزاد ، از پذیرفتن دین پدر خودداری کرد انوشیروان خشم گرفت و فرمان داد که او را در جندی شاپور زندان کنند، هنگامیکه کسری برای نبرد با رومیان به شام رفت انوشزاد به تحریک زندانیان فرستادگانی بسوی مسیحیان جندی شاپور و سایر شهرهای خوزستان گسیل داشت تا بکومک او آیند سپس در زندان راشکست و مسیحیان را گرد خود آورد و حکمرانان نواحی مختلف را از کار برکنار کرده بر اموال پدر دست یافت و مرگ او را اشاعه داد و در نبردی که میان او و سپاهیان کسری روی داد انوشزاد دستگیر و مجدداً بزندان افکنده شد.» (۶۳)

بنابگفته فردوسی رام برزین نگهبان مرز مداین بنا بدستور انوشیروان مأمور نبرد با انوشزاد شد، نخست او را اندرزداد که دست از ستیزه بردارد و مطیع فرمان پدر گردد چنانکه گوید:

به گیتی همه تخم زفتی مکار

ستیزه نه خوب آید از شهریار

انوشزاد به نصایح رام برزین اعتنائی نکرد و در جنگی که روی داد

کشته شد. (۶۴)

از وقایع مهم دیگر حمله تازیان به جندی شاپور است این شهر بسال ۱۷ هجری در زمان خلافت عمر پس از تسخیر شهر شوشتر به تصرف ابو- موسی اشعری سردار عرب درآمد. احمد بن یحیی بن جابر بغدادی مشهور به بلاذری (۶۵) در کتاب فتوح البلدان می نویسد:

«اهالی جندی شاپور از ابو موسی اشعری امان خواستند ابو موسی سلاح آنان را گرفت و بدون اینکه متعرض جان و اموالشان شود با آنها صلح کرد.» (۶۶)

در بعض متون تاریخی، درباره کیفیت تسخیر شهر جندی شاپور داستانی بدین شرح ذکر شده است:

گویند که سردار عرب «زربن عبدالله» (۶۷) شهر را در محاصره گرفت و چون کاری از پیش نبرد «ابو سیره» فاتح شوش به کومک او آمد آنهم سودی نه بخشید یکی از ایرانیان اسیر که در میان اردوی عرب بوده است دستخط امان به تیری میبندد و بدرون شهرها میسازد مردم شهر به همان اطمینان دروازه ها را باز و بزندگی عادی خود برمی گردند، مهاجمین از تسلیم بدون جهت و فوری محصورین متعجب میمانند، پس از تحقیق معلومشان میشود که یک ایرانی اسیر مبادرت به چنین کاری کرده چون علت را از او میپرسند میگوید: «من خواستم دلسوزی کنم تا خون آنها ریخته نشود زیرا قوم من هستند» سردار امان خود سرانه اسیر و بنده را نمیخواسته است بپذیرد ولی مسلمین باین دلیل که در آئین اسلام بین بنده و خواجه تفاوتی نیست، امیر را متقاعد و امانی را که اسیر ایرانی داده قبول مینمایند و در نتیجه جندی شاپور از آن هنگامه و کشت و تاراج سپاهیان تازی رهایی میابد» (۶۸)

از حوادث مهمی که در جندی شاپور روی داده مرگ یعقوب- لیث صفار است در این شهر، یعقوب لیث چنانکه میدانیم از راد مردان

و میهن پرستان ایران بود که نمی خواست زیر تسلط بیگانگان بماند و با آنکه منشور حکومت نواحی وسیعی از ایران از طرف المعتمد بالله خلیفه عباسی بنام اوصاد رشد تن به تسلیم در برابر اجانب نداد و بقصد واژگون کردن حکومت عباسیان از راه خوزستان عزم بغداد کرد و در جنگی که میان او و سپاهیان خلیفه در دیر العاقول روی داد شکست بر لشکریان وی وارد شد و یعقوب به جندی شاپور عقب نشینی کرد . او در صدد بود که با تجهیز سپاهیان، جبران شکست را کرده، مقصود خود را عملی کند که اجل مهلتش نداد، در همین شهر بود که در بستر بیماری رسول خلیفه عباسی را که حامل پیامی برای یعقوب و باز گردانیدن او به خراسان و سیستان بود بحضور پذیرفت و چون از موضوع پیام آگاهی یافت به رسول چنین گفت :

«به خلیفه بگوهر گاه زنده ماندم بین من و تو این شمشیر حاکم است اگر غالب شدم آنچه مرا پسند آید همان را بکار خواهم بست و اگر تو فاتح در آمدی نان خشکیده و پیاز غذای من می باشد.» (۶۹) سر جان ملکم، بر این گفته جمله دیگری از قول یعقوب، در کتاب تاریخ خود بدین شرح اضافه می کند :

«که نه خلیفه و نه روزگار بر کسی که عادت بخوردن اینگونه طعام کرده دست نخواهند یافت.» (۷۰) صاحب تاریخ سیستان زیر عنوان «وفات یافتن یعقوب لیث به جندی شاپور» چنین می نویسد :

«پس یعقوب آنجا بیمار شد و علتی صعب پیش آمد او را، چون کار جهان همه روی بدو گرفت نقص اندر آمد و عمرو او را اندر آن علت بنفس خویش خدمت بسیار کرد تا روز دوشنبه ده روز مانده از شوال سنه خمس و ستین مائتی فرمان یافت» (۷۱) از گفته بعض نویسندگان چنین بر می آید که یعقوب شهر جندی شاپور را مرکز دوات خود قرار داده بود تا سال ۲۶۵ هجری که در آنجا بمرد. (۷۲)

پطرس بستانی در دائرة المعارف خود ذیل کلمه «جندی شاپور» اشاره بتوقف یعقوب لیث صفار هنگام خروج بر خلیفه عباسی کرده و می نویسد که یعقوب این شهر را بسال ۲۶۳ هجری از لحاظ استحکاماتی که داشت و بشهرهای زیادی اتصال داشت مقرر خود قرار داد و در سال ۲۶۵ هجری که مرگ وی فرارسید برادرش عمرو جانشین او شد. (۷۳)

جندی شاپور از چه زمانی ویران شد؟

آنچه از گفته نویسندگان و جغرافی دانان استنباط میشود، شهر گندی شاپور تا قرن چهارم هجری معمور و آبادان بوده، چنانکه در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب که بسال ۳۷۲ هجری تألیف شده این شهر به آبادانی و وفور نعمت معرفی شده است. (۷۴) از اواخر قرن چهارم هجری بر اثر هجوم طوایف و قبایل مختلف این شهر رونق و اعتبار خود را از دست داد و روبرویرانی نهاد.

بطوریکه شمس الدین محمد بن احمد مقدسی در قرن چهارم هجری میگوید:

«جندی شاپور خراب شده و طوایف کرد بر آن دست یافته اند، پارچه های قلابدوزی و کشتزارهای برنج فراوان دارد» (۷۵) در اوایل قرن ششم هجری از شهر جندی شاپور جز چند ده پراکنده آثاری باقی نبوده است، بدلیل اینکه صاحب کتاب مجمل التواریخ و القصص که کتاب مزبور را در حدود سال ۵۲۰ هجری تألیف کرده مینویسد:

«گندی شاپور اکنون خرابست مقدار دیهی است پراکنده» (۷۶) در اوایل قرن هفتم هجری این آبادی هم از میان رفت و از آن همه شکوه و عظمت و عمران و آبادی متأسفانه چیزی برجای نماند، شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت حموی متوفی سال ۶۲۶ هجری در کتاب معجم البلدان می نویسد:

«از شهر معمور و پرزرع و نخیل جندی شاپور اثری جز ویرانه‌هایی
باقی نمانده است» (۷۷)

اولیری در کتاب انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی ۲۸ - ۲۹
می‌نویسد :

«در زمان هرمز ساسانی «هرمز دوم» جندی شاپور از رونق افتاد و
دیگر جایگاه زمستانی شاهان نبود و رفته رفته بصورت ویرانه‌ای درآمد،
شاپوردوم جانشین هرمز پس از جلوگیری از هجوم یولیانس عده
زیادی از رومیان را اسیر کرد و آنان را در عراق و اهواز و فارس و شهر-
هائی که پدرش بنا کرده بود جای داد» و بعد می‌نویسد : «که شاپوردوم
جندی شاپور را که ویرانه شده بود از نو آباد کرد.»

۲ بخش

مرکزیت علمی جندی شاپور توجه شاهنشاهان ساسانی به بسط فرهنگ و علوم مختلف در جندی شاپور

بنابه روایت مؤلفان و تاریخ نویسان ایرانی و خارجی، شاهنشاهان ساسانی علاقه فراوانی به ترویج فرهنگ و علوم مختلف، مخصوصاً طب و فلسفه داشتند و وسایل استفاده ایرانیان را از علوم مذکور فراهم میآوردند. ابوالفرج محمد بن اسحق و راق بغدادی معروف به «ابن الندیم» متوفی بسال ۳۸۵ هجری در کتاب معروف و معتبر خود الفهرست می نویسد: «اردشیر شاهنشاه ساسانی برای گرد آوردن کتب از هند و چین و روم و جستجوی بقایای آثاری که در عراق مانده بود کسان بدان نواحی فرستاد و از آنها هرچه را متفرق بود گرد آورد و آنچه متباین بود تألیف داد و پسرش شاپور اول نیز این کار را دنبال کرد چنانکه همه این کتب بفارسی «پهلوی» ترجمه شد. (۷۸)

عمادالدین اسماعیل «ابی الفداء» مورخ مشهور اسلامی متوفی بسال ۷۳۳ هجری مینویسد:

«شاپور پسر اردشیر توجه زیادی به جمع آوری کتب فلسفه یونان و نقل آنها به زبان پهلوی داشت» (۷۹)

جرجی زیدان مورخ معروف مسیحی عرب، بدین مطلب اشاره می کند و می نویسد:

«شاپور فرمان داد تا کتاب های فلسفی یونان به فارسی نقل و در مخازن کتب جندی شاپور نگاهداری شود تا مورد اخذ و اقتباس مردم

قرار گیرد.» (۸۰) و نیز همین مورخ تصریح می کند که نقل کتب علمی یونان بزبان پهلوی به منظور برگشت علوم ایران از یونان و یا بعنوان معاوضه به مثل بوده است. (۸۱)

در این باره باید متذکر شویم که ایران در عصر هخامنشیان در علوم و فرهنگ و تمدن مشهور و معروف بود چون اسکندر مقدونی بر شهر استخر دست یافت دستور داد که بناها را خراب و کتابها و دیوانها را به زبان یونانی و قبطی استنساخ کنند و نسخه های ایرانی را بسوزانند و این اقتباس بنابه تصریح ابن الندیم بیشتر در نجوم و طب ایران بود (۸۲) برای نگارش کتب طب و فلسفه و منطق دو خط یکی بنام نیم کستج «نیم گشتک» و دیگری با اسم «راس سهریه» وجود داشته و ظاهراً خط کستج هم برای نوشتن کتابهای علمی بکار میرفته است. (۸۳)

جمال الدین ابوالحسن قفطی متوفی بسال ۶۴۶ هجری درباره تعلیم طب به مردم جندی شاپور از طرف پزشکان رومی در عهد شاپور اول چنین می نویسد :

«شاپور پسر اردشیر پس از غلبه بر فیلیپ «فیلپوس» امپراطور روم و تسلط بر سوریه و انطاکیه دختر امپراطور را بزنی گرفت و شهری مانند قسطنطنیه برای وی بساخت که آن جندی شاپور است . چون دختر قیصر بدان شهر رفت با او افرادی از صنفهای مختلف که بآنان حاجت داشت از اهل بلد همراه او بودند از جمله پزشکانی فاضل باوی رفتند و چون در آن شهر اقامت گزیدند شروع بتعلیم و تعلمین کردند و پیوسته کار ایشان در تعلیم قوی تر میشد و شماره آنان فزونی یافت» (۸۴) همایی به کارهای شاپور اول و توجه او به نشر علوم در عصر ساسانی اشاره کرده چنین می نویسد :

«بقول مورخ شهیر ابوالفداء در دوره ساسانیان اولین نهضت علمی ایرانی در زمان شاپور اول شروع میشود زیرا این پادشاه مقتدر در

اثر پیشرفتهای سیاسی و غلبه بر لشکر روم و اسارت والرین امپراتور روم وعده بسیاری از رومیان کمرهمت بر آبادی مملکت و نشر علوم و آداب بر بست چنانکه اسرای رومی را به ساختن شوستر و سدشادروان «بررود کارون در شوستر معروف به بندقیصر» و شهر شاپور «نزدیکی کازرون فارس» وادار نمود و همچنین درخوزستان شهر جندی- شاپور را بدست مهندسین و اسرای رومی بنا کرد و شهر نیشابور را در خراسان ساخت و جمع دیگر از فضلاء رومی را بواسطه محبت به - پایتخت خود جلب و آنها را به نشر علوم تشویق کرد و دسته‌ای از ایشان را به یونان فرستاد و کتب علمی یونانی را از قبیل طب و فلسفه به ایران وارد نموده به فارسی ترجمه کرد و بواسطه تشویق و ترغیب او مردم به تعلیم و تعلم و استنساخ این کتب مایل شدند و در نتیجه علوم و آداب شهرتی یافت و بیشتر زمینه برای پیشرفت علمی و ادبی ایرانیان مهیا گشت» (۸۵) در عهد شاپوردوم معروف به ذوالاکتاف (۳۱۰-۳۷۹ م) تئودورس Theodoros پزشک مسیحی برای معالجه شاهنشاه بدربار خوانده شد و شاپور او را در جندی شاپور سکونت داد، وی در آن شهر اشتها یافت و طریقه طبابت او معروف و کتابی را منسوب بدو و بنام کناش تئودورس (۸۶) به زبان پهلوی نوشتند که بعداً به عربی ترجمه شد و مطالب آن تا قرن دهم میلادی همچنان موجود و در دسترس بود. (۸۷)

تئودورس چنان وزن و احترامی یافت که شاپور فرمان داد کلیسایی برای او بنا کنند و به خواهش وی بسیاری از اسیران هموطنش را آزاد کرد. (۸۸)

نهضت علمی و ادبی ایران در عصر خسرو انوشیروان

خسرو انوشیروان بیش از سایر شاهنشاهان ساسانی به بسط علوم

و فرهنگ معمول آن زمان همت گماشت، این پادشاه که هم فرمانروایی مدبر و کاردان و هم سرداری شجاع و بیباک بود به حکمت نیز علاقه داشت و از فلسفه افلاطون و ارسطو آگاه بود و ترجمه پهلوی کتابهای این دو استاد رامیخواند. آگاثیاس مورخ معروف یونانی در شگفت بود چگونه پادشاهی با آنهمه گرفتاریها و اشتغالات سیاسی و نظامی توانست به علوم و معارف یونان توجه داشته باشد و آنها را به زبان ابتدائی و خشن «مقصود زبان پهلوی است» دریابد.

این مرد با وجود اظهار عناد به انوشیروان این مطلب را صریحاً اعتراف می کند که: «او ازدوستان آثار ارسطو و افلاطون بود و از اورانیوس Uranios طبیب و فیلسوف سوریه‌یی فلسفه آموخت» (۸۹) انوشیروان عده‌یی از علما و فلاسفه را از اطراف و اکناف کشورها از هندوها و یونانیها و سریانیها به ایران جلب کرد و آنان را به نقل و ترجمه کتب علمی و ادبی و نشر علوم و آداب و ادار ساخت و نیز عده‌یی از دانشمندان ایرانی را به ممالک دیگر گسیل داشت و کتابهای مفید را به توسط آنان به ایران وارد کرد و آنها را به فارسی «پهلوی» ترجمه و نشر نمود، چنانکه برزویه طبیب را برای آوردن کلیله و دمنه و چند کتاب علمی و ادبی دیگر به هندوستان روانه ساخت و قسمتی از کتب هندی سانسکریت از آن زبان به فارسی پهلوی نقل و ترجمه شد. چنانکه گفتیم، انوشیروان شخصاً به مطالعه و تتبع کتب علمی اشتغال می ورزید و در مجالس علمی حاضر میشد و با علماء و دانشمندان مباحثات و مناظرات علمی میکرد و به اندازه‌یی برای حل مسائل فلسفی و علمی اظهار علاقه مینمود و از خود مهارت نشان میداد که حکمای یونانی مصاحب وی او را از شاگردان افلاطون تصور می کردند. (۹۰)

از اتفاقات مساعدی که در عصر انوشیروان روی داد، پناهنده شدن هفت تن از دانشمندان مشهور یونانی است به ایران و علت آن بود که بر

اثر تعصب و سختگیری ژوستینی نین Justinian (۵۲۷-۵۶۵ م) امپراتور بیزانس «روم شرقی» هیچگونه آزادی عقیده‌دریونان وجود نداشت‌وی در سال ۵۲۹ میلادی به‌موجب فرمانی مکاتب فلسفی آتن و اسکندریه را بست و هفت تن از دانشمندان مدرسه آتن که پیرو فلسفه افلاطونیان جدید (۹۱) بودند از قلمرو حکومت آن امپراتور بیرون آمدند و به تیسفون روی آوردند و از جانب خسرو انوشیروان به گرمی پذیرفته شدند. اسامی این هفت تن چنین است.

۱- دمسیوس Damaskios از سوریه

۲- سنبلیقیوس Simplicios از کیلیکیه

۳- یولامیوس Eulamios از فریگیه

۴- پریسکیانوس Priskianos از لیدیّه

۵- هرمیاس Hermias از فینیقیه

۶- دیوجانوس Diogène از فینیقیه

۷- ایسیدوروس Isidoros از غزه

دانشمندان مذکور مدتی در ایران ماندند و انوشیروان پس از پایان جنگ فاتحانه خود با ژوستینی نین در پیمان صلح ماده مخصوصی بنفع آنها گنجانید. به‌موجب این قرار داد آزادی آنها تأمین شد و مقرر گردید پس از بازگشت به‌میهن خود، هیچکس متعرض افکار و عقاید آنها نشود و در باره آنان تحمیل رواندارند و مداخله نکنند. (۹۲)

انوشیروان شخصاً با بعضی از این دانشمندان خاصه پریسکیانوس مباحثاتی داشت و سئوالاتی از وی کرد و پریسکیانوس کتابی در پاسخ پرسشهای او ترتیب داد که ترجمه ناقصی از آن به لاتین در دست است که شامل جوابهای مختصر در مسائل مختلف روانشناسی و فیزیولوژی و حکمت طبیعی و نجوم و تاریخ طبیعی است. (۹۳)

از پزشکان مشهور مسیحی که در دوران انوشیروان می‌زیستند،

یکی سرجیس راس العین (۹۴) سریانی متوفی بسال ۵۳۶ میلادی از تربیت یافتگان حوزه علمی اسکندریه میباشد که بسیاری از آثار بقراط و جالینوس و ارسطو و فرفوربوس را به سریانی ترجمه کرده است. ترجمه های طب یونانی به عربی در قرون هشتم و نهم میلادی بنظر میرسد از همین ترجمه های سریانی باشد.

پزشک دیگر اصطفان ادسی (۹۵) است که ظاهر ا طبیب قبادی در خسرو انوشیروان بوده و خود خسرو هم در جانی تحت تربیت اصطفان بود. (۹۶) پزشک دیگری رانیز انوشیروان بنام تریبونوس (۹۷) برای طبابت خود انتخاب کرد، که این همان پزشکی است که خسرو در موقع ترك مخاصمه با امپراطور روم شرط نمود که در خدمت شاهنشاه ایران بماند. انوشیروان محبت فراوان بوی میکرد و چون از شاه بجای مال و منال، خلاصی سیصد نفر اسیر رومی را درخواست کرد، خسرو آنرا اجابت نمود و فرمان آزادی اسیران را صادر کرد.

گذشته از پزشکان مذکور، جبرائیل درستبد (۹۸) پزشک مسیحی را باید نام برد که رئیس پزشکان دربار شاهنشاهی بوده و مقامی مهم داشته است.

پیدایش مذهب مسطوری و تأثیر آن در پیشرفت فرهنگ

و علوم عصر ساسانی

در آغاز انتشار کیش مسیح قومی از اقوام سامی یعنی آرامیان، در ناحیه وسیعی که شامل سوریه و الجزایر (۹۹) و شوش بود پراکنده بودند و در هر يك از این نواحی به لهجه های مختلفی که همه از ریشه آرامی بود سخن میگفتند. مهمترین این لهجه ها لهجه سورئی Syroi یا سریانی بود که آرامیان بدان تکلم می کردند. ادبیات سریانی بر اثر کوشش بزرگان دین مسیح و کسانی که با علوم و ادبیات یونان آشنائی داشته و از ذخایر

جاویدان آن استفاده می‌کردند مهمترین ادبیات خاور نزدیک و میانه گردید و چندین حوزه علمی در مناطقی که ادبیات سریانی رواج داشت تشکیل شد که از همه مهمتر حوزه علمی شهر رها یا اورفا «Edesse» در شمال غربی الجزیره از حوزه‌های علمی دیگر چون نصیبین Nissibe و کنسیرین Kennesrin و آمد Amid معتبرتر بود.

شهرت رها از حدود قرن چهارم میلادی شروع شد و علت آن بود که دبستانی بنام مدرسه ایرانیان Ecole des perses بوسیله ابراهیم رهاوی در آنجا تأسیس شد و اهمیت زیادی پیدا کرد. دروجه تسمیه این مدرسه به «ایرانیان» گفته‌اند که چون بیشتر شاگردان آن ایرانی بوده‌اند بدین نام شهرت یافت و یا چون بیشتر فارغ التحصیلان آن در کلیساهای ایرانی خدمت می‌کرده‌اند (۱۰۰) بدین نام اشتهاار یافته است.

با ظهور نسطوریوس Nestorius بطریق Patriarche قسطنطنیه در قرن پنجم میلادی از این دبستان عده‌یی پیرو مذهب نسطوری Nestorianisme شدند و به همین جهت مورد تعقیب و مخالفت سخت مونوفیزیته‌ها Monophysites قرار گرفتند چنانکه در حدود سال ۴۸۳ میلادی گروه بزرگی از آنان بایران پناه آوردند و مذهب نسطوری را در این کشور اشاعه دادند. بعد از نشر مذهب نسطوری در ایران بیت لاپاط Beit Lapat یا جندی‌شاپور که سابقه طولانی در عیسویت داشت یکی از بزرگترین مراکز مذهبی عیسویان ایران و یک حوزه دینی بزرگ «متروپولیتن Metropolitaine» بشمار آمد و از مهمترین مراکز تجمع دانشمندان عیسوی و مکان تعلیم طب یونانی و آمیزش آن با طب ایرانی و هندی شد و این ترقی مخصوصاً در زمان خسرو انوشیروان بیشتر بعمل آمد اثر نسطوریان در نشر منطق ارسطو نیز بسیار است چنانکه اثر مونوفیزیان (۱۰۱) در نشر فلسفه افلاطونی جدید بود. از طرفی دیگر آشنائی مسلمین با فلسفه یونانی بیشتر بوسیله نسطوریان

صورت گرفت و از اینجاست که آثار ارسطو خاصه منطقیات او در میان مسلمین نفوذ یافت (۱۰۲)

نسطوریان به جای ادبیات یونانی بیشتر به ادبیات سریانی توجه داشتند و کتب خود را باین لهجه تألیف می کردند و باید دانست که تحکیم ادب سریانی مرهون زحمات پیشروان دبستان ایرانیان و نسطوریان ایرانی است، معلمین کلیساهای نسطوری در ایران همان روش کار دبستان ایرانیان رها را تعقیب کردند و چون به آثار ارسطو توجه بسیار داشتند در کلیساهای خود که در ایران ترتیب دادند به تحقیق و روش این استاد یا شرح اسکندرانی او توجه کردند و بسیاری کتب به سریانی تألیف و عده‌ایی از کتب فلسفی و منطقی را هم به پهلوی ترجمه کردند.

دانشگاه جندی شاپور یا بزرگترین مرکز تعلیم طب و فلسفه و نجوم در عصر ساسانیان

جندی شاپور از همان اوانی که احداث شد مرکزیت علمی یافت و چنانکه قبلاً متذکر شدیم به فرمان شاپور اول تعدادی کتب یونانی به زبان پهلوی ترجمه و در این شهر نگاهداری شد و شهر مذکور مرکزیت طب یونانی یافت و به شهر بقراط *Ciuitas Hippocratica* معروف گردید. (۱۰۳) در عصر خسرو انوشیروان دانشکده جندی شاپور رسماً تأسیس شد و دانشمندان سریانی زبان ایرانی و علمای هندی و زردشتی در آنجا مشغول تعلیم بودند. در این دانشکده از تجارب ملل مختلف چون طب ایرانیان و هندوان و یونانیان و اسکندرانیان و سریانیان استفاده می شد و باتصرفاتی که در آنها بعمل آمد طب ایرانی از طب یونانی کاملتر گردید. جمال الدین ابوالحسن علی قفطی، در این مورد می نویسد:

«پزشکان جندی شاپور قوانین علاج را بر اقتضای امزجه بلاد خود مرتب کردند تا آنجا که در علوم شهرت یافتند و بعضی علاج آنرا بر

یونانیان و هندیان هم برتری میدادند چه ایشان فضایل هر فرقه را گرفتند و به آنچه قبلاً استخراج شده بود چیزی افزودند و دستورها و قوانینی برای آنها ترتیب دادند و کتبی که حاوی مطالب نیکو بود پدید آوردند.» (۱۰۴)

در مدرسه طب جندی شاپور بطوریکه ذکر شد عده‌یی از پزشکان هندی وجود داشتند که به تعلیم اصول طب هندی اشتغال داشتند و چند کتاب از آثار طب‌پهلو به پهلوی ترجمه شده بود که بعداً به عربی درآمد. (۱۰۵)

پزشکان هندی ظاهراً همراه برزویه طبیب پزشک مخصوص انوشیروان که بنا بدستور شاهنشاه ایران برای انتقال بعضی از علوم به هند رفته بود به ایران آمده بودند. ادوارد برون در کتاب طب اسلامی می‌نویسد:

«پادشاه روشن ضمیر و دانش دوست خسرو انوشیروان حامی و پشتیبان فلاسفه و حکمای مکتب افلاطون جدید برزویه، پزشک مخصوص خود را به هند فرستاد و وی کتاب کلیده و دمنه و شطرنج را با بعضی آثار طبی و همچنین علی‌الظاهر تنی چند از پزشکان هندی را با خود به ایران آورد.» (۱۰۶) و نیز ادوارد برون در کتاب تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۲۴۷ ترجمه فارسی نقل از تاریخ انحطاط و سقوط امپراطوری روم تألیف گیون (ج ۷ ص ۳۰۷-۳۱۸) مینویسد:

«سرپرستی وی «یعنی انوشیروان» از دانشمندان و تأسیس مدرسه بزرگ طب در جندی شاپور و ترجمه‌های متعددی که از یونانی و سانسکریت به زبان پهلوی به فرمان وی تهیه شد نمونه‌ای از عشق و علاقه او به علم بود این همه سبب شد که حتی در مغرب زمین نیز همه معتقد شدند که یکی از شاگردان افلاطون بر اورنگ شاهنشاهی ایران تکیه زده است.»

منابع تاریخی متذکر میشوند که انوشیروان گذشته از تأسیس مدرسه طب در جندی شاپور به ایجاد مدرسه‌یی در فلسفه و حکمت و ریاضیات و نجوم در آن شهر همت گماشت که از نظر شهرت و اعتبار در ردیف مدرسه اسکندریه مصر بود احمد فریدرفاعی در کتاب

عصر المأمون بدین مطلب اشاره میکنند و مینویسد :
 «ان انوشیروان قداسس مدرسة للطب والفلسفه فی جندی شاپور
 کانت لها شهرة مدرسة الاسکندریه» (۱۰۷)
 سرپرسی سایکس می نویسد :

«این پادشاه با کثرت مشاغل و توجه به مسائل وامور زیاد از فرا
 گرفتن علم ودانش هم غفلت نمی ورزید. او حکمت ارسطو و افلاطون را
 در یک ترجمه پارسی که به امر او صورت گرفته بود خواند ، در جندی
 شاپور دانشگاهی تأسیس کرد که در آنجا علم طب به خصوص تدریس
 میشد، در صورتیکه از تعلیم حکمت و فلسفه و سایر فنون ادبی هم غفلت
 نمیشده است . و آیین یا نصایح و کلمات اردشیر بابکان در سلطنت
 او دوباره منتشر شده و جزو آیین و دستور عالی کشور اعلام گردید.» (۱۰۸)
 کاظم زاده ایرانشهر در کتاب تجلیات روح ایرانی در ادوار
 تاریخی در این باره مینویسد :

«پادشاه ساسانی انوشیروان عادل «خسرو اول» که حضرت رسول
 (ص) در حق او میفرماید که من در زمان یک پادشاه عادل دنیا آمدم، در
 عهد خود کتب فلسفه افلاطون و ارسطو را داد به پهلوی که زبان آن
 دوره بود ترجمه کردند و همچنین چندین کتاب که از جمله آنها کلیله و
 دمنه است از هندی به ترجمه رسانید و نیز آن پادشاه دانش پرثوه در شهر
 جندی شاپور یک دارالفنون بنا کرد که فلسفه و ادبیات نیز در آنجا
 تدریس میشد ..» (۱۰۹)

اولیری مینویسد :

«در جندی شاپور علاوه بر دانشکده پزشکی که بیمارستانی
 ضمیمه خود داشت دانشکده‌یی برای نجوم و رصدخانه‌یی در کنار آن
 بود و این خود نیز پیروی از دارالتعلیم اسکندریه را نشان میدهد و
 تحصیل ریاضیات فرع تحصیل نجوم بشمار میرفت .» (۱۱۰) و در

جای دیگر میگوید :

«دستگاه تعلیمی جندی شاپور را احتیاج بر آن داشت که ترجمه-های سریانی مجموعه مؤلفات جالینوس و قسمتهایی از کتاب بقراط و بعضی از رساله‌های منطقی ارسطو و ایساغوجی و شاید بعضی از تألیفات نجومی و ریاضی را فراهم آوردند.» (۱۱۱)

بیمارستان جندی شاپور

با تأسیس دانشکده پزشکی در جندی شاپور، لازم بود برای تمرینات عملی دانشجویان و معالجه بیماران به ایجاد بیمارستانی نیز پرداخته شود، بدستور انوشیروان این بیمارستان تأسیس شد و از بلاد هندوستان و یونان پزشکان معروفی بدانجا رهسپار شدند . جرجی زیدان در مورد تأسیس بیمارستان جندی شاپور چنین مینویسد :

«خسرو انوشیروان علاوه بر علوم یونان، علوم هند را نیز از سانسکریت به فارسی ترجمه کرد و در جندی شاپور برای معالجه بیماران و آموزش طب بیمارستانی دایر نمود و از هندو یونان پزشکانی استخدام کرد که در آنجا طب هندی و طب بقراطی «یونانی» تدریس کنند و در نتیجه ایرانیان دارای دورشته طب شدند . بیمارستان جندی شاپور شهرت بینظیری در دنیای آنروز پیدا کرد و در دوره اسلامی هم اهمیت خود را حفظ نمود مختصر آنکه ایرانیان پیش از اسلام به فلسفه و طب اشتغال داشتند و از اینرو فکری عالی پیدا کردند و نامشان در سراسر جهان بلند شد همینطور از هیأت اطلاعات مهمی داشتند و آن اطلاعات را از همسایگان گرفته و یا از نیاکان به ارث برده بودند و در زمان انوشیروان عادل علم و ادب در ایران به مقامی بلند رسید و این خود طبیعی است که علم و ادب در پرتو عدالت و آزادی به مقامی بلند میرسد.» (۱۱۲)

بیمارستان جندی شاپور مدت زیادی اعتبار و اهمیت خود را حفظ کرد، در دوره عباسیان، منصور خلیفه عباسی با کمک پزشکان جندی شاپور اقدام برای معالجه بینوایان و افراد سالخورده کرد و در بغداد به تأسیس نوانخانه‌ها پرداخت. در عصر هارون الرشید بود که نخستین بیمارستان اسلامی به تقلید از بیمارستان جندی شاپور در بغداد بنیان گرفت و پزشکان مدرسه جندی شاپور به بغداد اعزام شدند و در آنجا به کار پرداختند.

جرجی زیدان زیر عنوان بیمارستانهای اسلام می‌نویسد:

«مارستان یا بیمارستان کلمه‌ی فارسی است و به معنای محل بیماران می‌باشد در دوره تمدن اسلامی بیمارستان مشتمل بر مدارس طب هم بوده و همانجا درس طب می‌خواندند و عملاً از مریضان معاینه می‌نمودند، عربها ایجاد بیمارستان را از ایرانیان آموختند و مانند بیمارستان جندی شاپور بیمارستان دایر کردند. نخستین بیمارستان اسلامی در سال ۸۸ هجری در دمشق به امر ولید بن عبدالملک اموی تأسیس شد و اطبائی را در آن بیمارستان بکار گماشت و دیوانگان را در آنجا گرد آورد و برای اداره آن بودجه‌ای تعیین کرد تا انقراض دولت اموی بیمارستان منحصر بفرد اسلام همین بیمارستان دمشق بود. منصور خلیفه عباسی از بیمارستان جندی شاپور اطبائی به بغداد آورد اما بیمارستانی تأسیس نکرد و فقط نوانخانه‌هایی برای کوران و پیرزنان دایر نمود. نخستین بیمارستان دوره عباسی به امر هارون الرشید دایر شد که چون مهارت پزشکان جندی شاپور مقیم بغداد را مشاهده کرد به پزشک خود جبرائیل بن بختیشوع دستور داد بیمارستانی نظیر بیمارستان جندی شاپور در بغداد تأسیس کند در این موقع رئیس بیمارستان جندی شاپور پزشکی هندی بود که دهشتک نام داشت، هارون از وی خواست ریاست بیمارستان بغداد را بپذیرد ولی دهشتک نپذیرفت و ماسویه را بآن کار معرفی کرد

پس از ماسویه فرزندش یوحنا رئیس بیمارستان شد بر مکیان که مردمی دانش پرور و معارف خواه بودند و به طب هندی و اطبای هندی علاقه داشتند بیمارستانی بنام خود دایر نمودند و این دهن پزشک هندی را به ریاست آن گماشتند این دهن زبان عربی را نیکو میدانست و کتابهای هندی را مستقیماً از هندی به عربی ترجمه کرده است.» (۱۱۳)

احمد عیسی بک در مورد اهمیت بیمارستان و مدرسه طب جندی شاپور و اینکه تازیان به تقلید از این مؤسسه به تأسیس بیمارستانهایی در بلاد اسلامی پرداختند و از فارغ التحصیلان مدرسه طب جندی شاپور استفاده بسیار کردند شرح مبسوطی مینویسد و صریحاً یادآوری میشود که بیمارستان جندی شاپور بزرگترین بیمارستان پیش از اسلام بود و این بیمارستان مدت سه قرن باقی بود و بهترین یآوری برای اعراب بود که بتوانند به ایجاد بیمارستانهایی در نقاط مختلف اسلامی بپردازند.

او در جای دیگر از کتاب خود تاریخ الی بیمارستانات فی الاسلام مینویسد:

«شهر جندی شاپور بواسطه مدرسه طب و بیمارستانش که بدستور خسرو اول ایجاد شد شهرت یافت در این مؤسسه استادان یونانی علوم یونان را بزبان آرامی تعلیم میدادند و سریانیها سهم فراوانی در تلقین علوم داشتند فارغ التحصیلان این مدرسه خلفا را در تعلیم طب مددکار بودند و پزشکان و مترجمان جندی شاپور در دانش و فضایل مقامی بس بزرگ یافتند» (۱۱۴)

در مدرسه طب جندی شاپور عده زیادی پزشکان ایرانی بودند که بتدریس طب زردشتی می پرداختند ایرانیان گذشته از پزشکی در داروشناسی نیز دخالت بسیار داشته اند، سید اسماعیل جرجانی در کتاب ذخیره وزین - العابدین انصاری صاحب اختیارات بدیعی نسخه ها و داروهایی که در جندی شاپور رواج داشته در مؤلفات خود ذکر نموده اند. در کتاب تریاق ابن سراجیون حبی بنام حب حکیم برزویه طبیب که ترجمه لاتین آن

Sapientis Pillulae Barsiati است دیده میشود و این مطلب میرساند که در جندی شاپور پزشکان ایرانی در داروسازی و شناختن خواص طبی گیاهان بسیار قوی بودند. (۱۱۵)

بهر حال باید بذکر این نکته بپردازیم که در قلمرو علمی دانشگاه جندی شاپور تأثیر بسزائی که تمدن ایران در تمدن اسلام اساساً داشته است ملاحظه میشود چه اکثر فارغ التحصیلان این دانشگاه چنانکه گفتیم دانشمندان و پزشکان مشهوری بودند که دانش آنان در خدمت خلفای عباسی بکار رفت و در بیت الحکمه مأمون عباسی و دانشگاهها و بیمارستانهای نمونه‌یی که در بلاد مختلف اسلامی به تقلید از جندی شاپور بنا شد از وجود این دانشمندان استفاده بعمل آمد. (۱۱۶)

قاضی ابوالقاسم ساعداندلیسی متوفی بسال ۴۶۲ هجری در کتاب طبقات الاہم راجع به اہتمام و توجہ ایرانیان از دیرباز به علم طب و نجوم چنین مینویسد :

«از مختصات ایرانیان توجہ کامل بہ طب و احکام نجوم و علم تأثیرات آنها در عالم سفلی میباشد و از برای آنان در حرکات کواکب ارساد قدیمہ فودہ و مذہب مختلفہ در فلکیات داشتند و یکی از این مذہب طریقہ ای است کہ ابو معشر جعفر بن محمد بلخی زیج خود را بر آن ترتیب دادہ و در زیج خود آورده کہ این مذہب علماء متقدمین ایران و سایر نواحی است. ابو معشر از طریقہ ایرانیان در تنظیم ادوار عالم تمجید نمود و میگوید کہ اہل حساب از فارس و بابل و ہندوچین و اکثر اہم و طوایفی کہ معرفت بہ احکام نجوم دارند متفقند براینکہ صحیح ترین ادوار دوری است کہ ایرانیان منظم ساختہ و بنام «نسی العالم» میخوانند و مللی کہ از علم احکام نجوم ہم اطلاعی نداشتند از دیر زمانی این دور را سنی العالم میخواندند.»

و اما علماء زمان ما آنرا «سنی اہل فارسی» مینامند و ایرانیان را

کتاب مهمه در احکام نجوم است که یکی کتاب درصور درجات فلک منسوب به زرادشت و دیگری کتاب تفسیر و کتاب جاماسب میباشد که کتاب مهمی بشمار میرود. (۱۱۷)

تشکیل کنگره پزشکی در عصر خسرو انوشیروان

در سال بیستم از پادشاهی انوشیروان (۵۵۰ میلادی) پزشکان جندی شاپور بدستور شاهنشاه ایران انجمنی تشکیل دادند و میان آنان سؤالات و جوابهایی جریان یافت که ثبت شد مأمور تشکیل این مجلس پزشک دربار پادشاهی جبرائیل درستید بود که با سایر پزشکان معروف آن عصر به مذاکره و مشاوره پرداختند و از موضوعات علم طب بحثهایی بعمل آمد که بقول احمد امین در کتاب ضحی الاسلام «اگر خواننده در آن مباحث دقت کند بر فضل و فزارت علم ایشان پزشکان جندی شاپور استدلال می نماید» (۱۱۸)

دکتر محمود نجم آبادی در کتاب تاریخ طب در ایران چنین مینویسد: «در دوران انوشیروان اطباء و فلاسفه چندین، در دربار به خدمت اشتغال داشتند منجمله جبرائیل طبیب بزرگ یا بهتریان داریم حکیمباشی پادشاه «طیب جندی شاپور» بیادق طبیب صاحب کتاب المأکول و المشروب و سرجیس رأس العینی فیلسوف بزرگ و برزویه حکیم هر یک از آنان عهده دار قسمتی از شعب علوم بودند، مقام جبرائیل همان رئیس الاطباء و طبابت در دربار بود سرجیس به ترجمه کتب فلسفه و حکمت از یونانی به سریانی میپرداخت و بیادق حکیم به تألیف کتب طب و برزویه طبیب به ترجمه کتب حکمای هندوستان که بیشتر در اخلاق و سیاست مدن بود اشتغال داشتند وقتی در مباحث فلسفه و حکمت و طب اختلافی بین آنان و حکماء و فلاسفه و اطباء دیگر پیش میآمد، بامر پادشاه مجلس مشاوره و محاوره دربار تشکیل می یافت و چنانکه معروف است نظرات حکمای دربار متین تر و استوار تر

میگردید این مجلس مشاوره را میتوان بنام کنگره بزرگ علمی و حکمتی
 نامید که بنیانگذار آن پادشاه بزرگ ساسانی بوده است.» (۱۱۹)
 و در جای دیگر مینویسد :

«درباره مشورت عموماً در ایران باستان بسیار آمده و انجمن
 ساختن از خواص تمدن ایرانی است.» اما درباره انجمن پزشکی یا
 باصلاح امروزی «کنسولتاسیون طبی» نیز در ایران باستان ذکر گردیده
 است در شاهنامه آمده است :

آنگاه که کاووس به مازندران رفت و در طی ستیز چشمه‌هایش تارشد
 پزشکان دور هم جمع شدند و از تشخیص عاجز ماندند.

پزشکان فرزانه گرد آمدند همه یک بیک داستانها زدند
 ز هر گونه نیرنگها ساختند مر آن درد را باز نشناختند (۱۲۰)

مشاهیر، استادان و فارغ التحصیلان دانشگاه جندی شاپور استادان و پزشکان سریانی جندی شاپور

آل بختیشوع - خاندان بختیشوع (۱۲۱) سریانی و یازده تن پزشک در این خاندان بودند که بختیشوع بزرگ سرسلسله آنان بود. از مشاهیر این خاندان جورجیس بن بختیشوع رئیس بیمارستان جندی شاپور است که معاصر با ابو جعفر منصور دوانیقی خلیفه عباسی بوده و چون منصور سال ۱۴۸ هجری به بیماری معده گرفتار شد و پزشکان نتوانستند او را درمان کنند ویرابه جورجیس رئیس بیمارستان جندی شاپور رهبری کردند جورجیس ریاست بیمارستان را به پسر خود بختیشوع واگذار کرد و خود با دو تن از شاگردانش بنام ابراهیم و عیسی بن شهلا عازم بغداد گردید و به خدمت خلیفه درآمد، جورجیس مرد باوقار و زبان آوری بود و توانست پرسش های منصور را بخوبی پاسخ گوید، او بدرمان خلیفه پرداخت و چون منصور حالش خوب شد پزشک را مورد محبت قرار داد و او را خلعت پوشانید و در کاخ مخصوص جای داد منصور چون جورجیس را مردی پاکدامن دید بیشتر مجذوب او شد و چون میدانست که او بدون زن و بچه به بغداد آمده سه کنیز رومی و سه هزار دینار برای او فرستاد، پزشک پولها را گرفته و کنیزان را پس فرستاد و علت را به منصور چنین گفت :

«مأمسیحیان بیش از یک زن اختیار نمیکنیم و تا اوزنده است بازن دیگری ازدواج نمینمائیم» (۱۲۲)

منصور گفته جورجیس را پسندید و او را بیش از پیش مقرب درگاه ساخت و اجازه داد که هوی به حرمسرا رود و زنان خلیفه را درمان کند. جورجیس از دوستداران تألیف و ترجمه بود و چون زبان یونانی و پهلوی و سریایی و عربی نیکو میدانست چندین کتاب در طب از زبانهای مذکور به عربی درآورد و نیز به تألیف کتابهایی در طب به زبان سریانی مبادرت کرد که از همه معروفتر کتاب الکناش است ابن الندیم درباره او می نویسد: «جورجیس ابو بختیشوع فی صدرالدوله و کان فاضلا وله من الکتب. کتاب الکناش المعروف» (۱۲۳)

جرجی زیدان در مورد محبت فراوان منصور نسبت به پزشک مسیحی خود جورجیس چنین مینویسد:

«منصور عباسی تا آن اندازه پزشک مسیحی خود، جورجیس بن-بختیشوع را محبت میکرد که دستور فرمود شراب برای وی آماده کنند، در صورتیکه استعمال نوشابه الکلی در آیین اسلام حرام است و علت آن بود که منصور متوجه شد روز بروز رنگ و روی جورجیس پس از آمدن به بغداد زرد و نزار می گردد. از این جهت به حاجب خود ربیع گفت چرا رنگ این مرد زرد شده مبادا او را از نوشیدن شراب که به آن عادت داشته منع میکنی؟ ربیع پاسخ داد که به هوی اجازه ندادیم در اینجاشراب بیاورد منصور حاجب را پر خاش کرده گفت الان برو و هر شرابی را که جورجیس میخواهد آماده ساز ربیع از بغداد بقطر بل رفت و مقداری از بهترین شرابهای آنجا را با خود آورد. (۱۲۴) جورجیس مدت چهار سال در بغداد ماند و چون بیمار شد از خلیفه اجازه خواست که به جندی شاپور مراجعت کند تا اگر بمیرد در کنار نیاکان خود باشد، خلیفه هوی را به قبول دین اسلام دعوت کرد ولی جورجیس گفت «بهتر آن میدانم که در جهنم یا بهشت همراه پدرانم باشم» خلیفه خندید و گفت از وقتی که تو را دیدم از تمام بیماریهایی که با آنها عادت کرده بودم رهائی یافتم منصور عباسی او را با

خدمتگزار و ده هزار دینار روانه جندی شاپور نمود.» (۱۲۵)

بختیشوع بن جورجیس - بختیشوع بن جورجیس از پزشکان مشهور جندی شاپور که یکبار در دوره مهدی عباسی و بعد از آن در زمان هارون الرشید به بغداد رفت و به معالجه آندو پرداخت و هارون را که دچار سردرد شدیدی بود و پیوسته از آن رنج میبرد رهایی داد، جرجی زیدان می نویسد :

«چون بختیشوع به خدمت هارون رسید وی را بازبان عربی و فارسی دعا کرد خلیفه از وزیر خود یحیی برمکی خواست که از او امتحان بعمل آید و مهارتش در علم طب آزمایش شود. بنابستور یحیی، پزشکان معروف بغداد چون ابوقریش عیسی و عبدالله طیفوری و داود بن سراپیون و غیره بختیشوع را آزمودند و چون از وسعت اطلاعات او آگاهی یافتند ابوقریش به هارون گفت یا امیر المومنین لیس فی الجماعة من یقدر علی الکلام مع هذا لانه کون الکلام و هو ابوه و جنسه فلا سفة یعنی ای امیر مؤمنان میان ما کسی نیست که بتواند با این مرد بحث کند چه او و پدرش و امثال وی از فیلسوفانند و این گفته دلیلی است بر مقام علمی بختیشوع و ثابت میکند که طب جندی شاپور دارای روش منطقی و علمی بوده است.» (۱۲۶) ابن الندیم در الفهرست از بختیشوع کتابی بنام التذکره یاد میکند. که برای فرزندش جبرائیل نگاشت و مینویسد که بختیشوع هارون و امین و مأمون و معتصم و واثق و متوکل خلفای عباسی را خدمت کرد. لیکن این گفته خالی از غرابت نیست (۱۲۷) بختیشوع به امر هارون، سمت ریاست پزشکان درگاه داشت و این سمت را بعداً پسرش جبرائیل عهده دار شد.

جبرائیل بختیشوع - دیگر از پزشکان معروف جندی شاپور جبرائیل بن بختیشوع است که با استفاده از دانش نیاکان خود در علم طب تبحر یافت و معروف خاص و عام شد وی در خدمت هارون، امین و مأمون میزیست و نزد آنان گرامی و محترم بود در باره شهرت این پزشک، قفطی

در کتاب اجبار الحکماء چنین مینویسد :

«در سال ۲۷۵ جری جعفر بن یحیی بن خالد بن برمک بیمار شد رشید به بختیشوع پدر جبرائیل کس فرستاد تا به عیادت و علاج جعفر رود، و از آداب پزشکان چنین بود که اگر خاص پادشاهی بودند کسی از اصحاب و امراء او را بی اجازت وی مداوا نمی کردند. چون جعفر از بیماری خود بهبود یافت به بختیشوع گفت میخواهم از پزشکان برای من طبیبی ماهر اختیار کنی تا مورد احسان و اکرام من قرار گیرد بختیشوع گفت من در این باب کسی را حاذق تر از پسر خود جبرائیل نمی شناسم زیرا او را در صناعت طب ماهر تراست جعفر گفت ویرا نزد من آر چون او را حاضر کرد جعفر از مرض پنهانی که در او بود نزد جبرائیل شکایت برد و جبرائیل آنرا در سه روز مداوا کرد بنحویکه بهبود یافت و از این روی مقبول نظر جعفر قرار گرفت چنانکه او را چون خود دوست میداشت و ساعتی از وی دور نمیشد و با او در طعام و شراب همراهی می کرد.» (۱۲۸) دیگر از مواردی که سبب شهرت جبرائیل شد آن بود که هارون را کنیزی بود که اتفاقاً روزی دست دراز کرد و دستش همچنان باقی ماند کوشش پزشکان در معالجه او بی ثمر ماند هارون از جعفر چاره کار خواست و او جبرائیل را به حضور خلیفه معرفی کرد، هارون از جبرائیل پرسید از طب چه میدانی؟ جبرائیل پاسخ داد که گرم تر و خشک و تری را که خارج از طبع باشد سرد و گرم و تر و خشک میکنم هارون خندید و گفت این غایت چیزی است که در طب بدان حاجت دارند. آنگاه داستان کنیز را با او در میان نهاد، جبرائیل گفت من او را علاج می کنم بدان شرط که خلیفه شتاب نکند و خشم نیاورد آنگاه کنیز را در میان جمع بخواند و چون آمد بشتاب به جانب او رفت و روی او را بر گرداند و دامن او را گرفت و چنان وانمود کرد که می خواهد او را برهنه کند و بدن او را نمایان سازد، کنیز که از این امر تحریک شده بود به تندی دست برد تا دامن خویش بگیرد جبرائیل گفت اینک کنیز بهبود یافته است و

سبب را برای هارون بیان داشت و بعد از این معالجه، خلیفه در همان مجلس پانصد هزار درهم بدو بخشید و او را رئیس همه پزشکان کرد. و مقامش روز بروز نزد هارون بالایی گرفت تا آنجا که هر کس به خلیفه حاجتی داشت به جبرائیل رجوع می کرد و باز ابوالحسن قفطی متذکر می شود که :

«جبرائیل جندی شاپوری پزشکی حاذق و دانا بود و تألیفاتی در طب داشت او به خدمت هارون در آمد و اخلاف وی را نیز خدمت کرد و جای پدرش بختیشوع را در نزد خلفا گرفت و مقام و منزلتی در دولت آنان پیدا کرد جبرائیل از مردم جندی شاپور بود و اهل این دیار از پزشکان بودند و در علم طب حاذق و سبب اشتها آنان «مردم جندی شاپور» این بود که پزشکی را از دوران کسری و اخلاف او آموخته بودند.» جرجی زیدان به مهارت و حذاقت پزشکان جندی شاپور اشاره می کند و می نویسد:

«و اول من انشاء المارستانات فی الدولة العباسیه الرشید فانه لما رای مهارة القادمین علیه من اطباء مارستان جند سابور اراد ان یکون لبغداد مثل ذلک فامر طیبیه جبرائیل بن بختیشوع بانشاء المارستان فی بغداد» (۱۲۹) با این ترتیب نخستین بیمارستان عصر عباسیان بنا بدستور هارون...

الرشید بوسیله جبرائیل بختیشوع در بغداد تأسیس شد و پزشکان جندی شاپور در آن بیمارستان به کار طبابت پرداختند جبرائیل مقام و منزلت زیادی نزد هارون داشت و همواره در صحبت او بود و با وی به رقه و حجاز مسافرت کرد پس از مرگ هارون، در زمان خلافت امین نیز گرامی و محترم بود و معروف است که امین بدون اجازه او غذا نمیخورد با قتل امین و روی کار آمدن مأمون، جبرائیل مورد خشم و غضب واقع و بزنندگان افکنده شد، تا اینکه حسن بن سهل از او شفاعت کرد و از زندان آزاد شد. بسال ۲۱۰ هجری مرضی بر مأمون مستولی شد که پزشکان از درمان آن عاجز ماندند، جبرائیل معالجه مأمون را برعهده گرفت و او را درمان کرد. از این به بعد مورد توجه و اکرام فراوان مأمون قرار گرفت

وندیم و هم صحبت او گردید. ابن ابی اصیبعه در کتاب طبقات الاطباء می نویسد:

«مأمون به قدری با جبرائیل محبت داشت که موقع ادای فریضه حج در مکه او را بسیار دعا کرد بنی هاشم که آنجا بودند وی را ملامت کرده گفتند ای مولای ما چگونه در حق این کافر ذمی چنین دعای کفری؟ مأمون گفت آری جبرائیل ذمی است ولی تندرستی من بدست اوست و تندرستی من به خیر و صلاح مسلمانان می باشد، بنی هاشم که این را شنیدند گفته او را تصدیق کردند.» (۱۳۰)

در سال ۲۱۳ هجری که مأمون عزم سفر به روم کرد جبرائیل را مرضی روی داد که از همراهی و مصاحبت با مأمون بازماند لیکن پسرش بختیشوع «بختیشوع سوم» همراه مأمون بود خلیفه عباسی از این سفر بازنگشت و جبرائیل هم بدیار فانی شتافت. (۱۳۱) جبرائیل ثروت فراوانی از خود به جای گذاشت و مال و منال بسیاری در جندی شاپور و شوش و بصره و عراق تحصیل کرد، معروف است که مقرری سالانه او از هارون الرشید و عیسی بن جعفر و زبیده زوجه هارون و عباسه و فضل بن ربیع حاجب و فاطمه مادر محمد و ابراهیم بن عثمان و برمکیان «یحیی و جعفر و فضل» بالغ بر چهار میلیون و نه صد هزار درهم بود. (۱۳۲) ادوارد پرون در آمد سالانه جبرائیل را جزء به جزء قلمداد میکند و می نویسد:

«جبرائیل بن بختیشوع که در حدود ۲۱۵ هجری در گذشت مطابق گفته قفطی از بیت المال ماهی ۱۰۰۰۰۰ درهم دریافت میداشت و از دستگاه خلافت ۵۰۰۰۰ درهم که اول هر سال به او ارزانی میشد به اضافه لباسهایی به ارزش ۱۰۰۰۰ درهم. وی سالی دو بار خلیفه هارون الرشید را فصد میکرد و ۱۰۰۰۰۰ درهم میگرفت و برای تجویز مسهل هر دو سال در میان همین مبلغ را دریافت میکرد. ازنجبای دربار سالانه مبلغ ۴۰۰۰۰۰ درهم و از خاندان برمکی ۱۴۰۰۰۰۰ درهم می گرفت بر طبق

محاسبه قفطی جمع مبلغی که از این طرق منحصرأ و بدون حساب آوردن آنچه از بیماران کم اهمیت تر تحصیل می کرد در بیست و سه سال خدمت در ربار هارون الرشید و سیزده سال خدمت به خاندان برمکی بالغ بر ۸۸۸۰۰۰۰۰ میلیون درهم شد که با محاسبه هر درهم برابر يك فرانك مطابق بر آوردن کرمر Von Kremer مبلغ مزبور بیش از ۳۵ میلیون لیره استرلینگ می شود. (۱۳۳) جبرائیل هنگام مرگ با همه تهمتها که دیده و مصادراتی که شده و مخارجی که کرده و املاکی که خریده بود هفتاد هزار دینار برای او مانده بود. (۱۳۴) از کتابهای منسوب بدو کتاب المدخل در منطق و رساله مختصره در طب و کتابی در صناعة البخور است. (۱۳۵)

بختیشوع بن جبرائیل - بعد از جبرائیل پسرش بختیشوع جای او را گرفت و الواثق بالله (۲۲۷-۲۳۲ هـ) و المتوکل علی اله (۲۳۲-۲۴۷ هـ) و المستعین بالله (۲۴۸-۲۵۱ هـ) و المهتدی (۲۵۵-۲۵۶ هـ) را خدمت کرد و اگر چه در اواخر عهد الواثق بالله به سبب کثرت مال از بغداد نفی و اموال او مصادره شد (۱۳۶) لیکن در عهد متوکل باز به مقام سابق برگشت و فوایدی که او از خلفاء برد بدرجه بی بود که هیچیک از پزشکان عهد او در کثرت مال بدو نمیرسیدند (۱۳۷) وی بسال ۲۵۶ هجری در گذشت. دیگر از پزشکان معروف خاندان بختیشوع عبیداله بن بختیشوع بن جبرائیل «عبیداله اول» پزشک الممتقی و پسر عبیداله جبرائیل دوم طیب المقتدر بالله میباشد. (۱۳۸) که یزشکی ماهر بود، آخرین شخص معتبر از این خاندان باید نام ابوسعید عبیداله بن جبرائیل دوم را ذکر نمایم که طبیبی فیلسوف بود و مقساتی از چند طبیب در کتابی بنام نوادر المسائل نوشت و کتاب دیگری نیز بنام مناقب الاطباء دارد. (۱۳۹) گر چه عده زیادی از پزشکان خاندان بختیشوع طبابت و خدمت خلفای عباسی را نموده اند، اما در تاریخ همه آنان به عنوان «طبیب جندی شاپوری» معروف

میباشند و منبع دانش آنان شهر جندی شاپور بوده است (۱۴۰) از افراد خاندان بختیشوع کسی که مستقیماً به ترجمه توجه داشت، جورجیس پسر بختیشوع بود لیکن دیگران غالباً متوجه تألیف کتب طب بودند، و مترجمانی را نیز به ترجمه کتابهای معتبر طبی یونان و اسکندریه به سریانی می گماشته اند چنانکه جبرائیل بختیشوع، حنین بن اسحاق را مأمور ترجمه کتاب تشریح جالینوس نمود. (۱۴۱)

خاندان حنین - غیر از خاندان بختیشوع، خاندان حنین نیز غیر مستقیم با مدرسه طب و بیمارستان جندی شاپور در ارتباط بودند و با این دستگاه بزرگ علمی سرو کار داشتند، نخستین فرد این خاندان، ابوزید حنین بن اسحاق عبادی طبیب عیسوی حیره است که بسال ۱۹۴ هجری بدنیا آمد پدرش مردی صیرفی و به قولی دارو فروش بود. او نخست به بصره رفت و عربی را از خلیل بن احمد فرا گرفت آنگاه به بغداد رفت تا به آموختن علم طب بپردازد اما در این کار دچار زحمت شد چه پزشکان، ویژه پزشکان جندی شاپور که در بغداد میزیستند با ورود تاجرزادگان در حوزه طبیبان مخالفت میکردند و در این هنگام مهمترین و قدیمی ترین مجالس طب، مجلس یوحنا بن ماسویه یکی از متخرجین مدرسه طب جندی شاپور بود. حنین به خدمت او شتافت و اتفاقاً یکبار راجع به مطلبی که نزد یوحنا میخواند پرسش و اعتراض کرد. یوحنا براو خشم گرفت و او را از مجلس خود براند و گفت :

«مردم خیره را به طلب چه کار؟ برو در کوی و برزن صرافی کن» (۱۴۲) این امر بر حنین گران آمد و تصمیم گرفت که طب را به زبان اصلی، یعنی یونانی بیاموزد از این رو از بغداد به اسکندریه رفت و دو سال در آنجا زبان و ادبیات یونانی آموخت و اشعار Homer شاعر معروف یونان باستان را حفظ کرد. (۱۴۳) ادوارد برون می نویسد : «از آنجا که حنین مصمم بود که علم را تا سرچشمه دنبال کند ،

هفت سال به تحصیل زبان یونانی پرداخت و در جریان این مدت یکی از آشنایان سابق وی بنام یوسف که طبیب بود مردی را با گیسوان دراز و ریش و سبیلی انبوه و قیچی نخورده در خیابان دید که اشعار همر را از حفظ میخواند با آنکه قیافه این مرد بکلی تغییر یافته و دگرگون شده بود، وی حنین را از صدایش شناخت، حنین در برابر پرسش یوسف ناچار هویت خود را اقرار کرد. ولی دم در کشید و فقط گفت که سوگند خورده است تا زبان یونانی را کاملاً فرا نگیرد به تحصیل پزشکی نپردازد، سرانجام هنگامی که به مدرسه جندی‌شاپور بازگشت جبرائیل بن بختیشوع که حنین خویش را به او نزدیک میساخت از معلومات یونانی او بسیار خوشوقت و شادمان گشت، و بیان داشت که حنین در فرا گرفتن علوم معجزه میکند و یوحنا ابن ماسویه که سابقاً او را از حلقه درس خویش رانده بود از یوسف یاری خواست تا او را با حنین آشتی دهد» (۱۴۴) حنین کتاب التشریح جالینوس پزشک یونانی را برای جبرائیل بن بختیشوع ترجمه کرد و جبرائیل بقدری با او به حرمت رفتار میکرد که وی را «رَبِّ حَنِین» خطاب میکردند و ربن به زبان سریانی به معنی استاد و معلم میباشد (۱۴۵)

هنگامی که مأمون تصمیم به نقل فلسفه یونانی به زبان عربی گرفت، پس از تحقیق، حنین را برای ترجمه و مطالعه و اصلاح ترجمه‌های مترجمانی از قبیل حجاج بن مطرو و ابن البطریق و سالم صاحب بیت الحکمه و دیگران برگزید، اعتقاد مأمون در حق حنین چندان بود که هموزن هر کتاب که به عربی ترجمه میکرد در هم بدو میداد و به همین سبب حنین، ترجمه‌های خود را با خط درشت کوفی بر اوراق ضخیم مینوشت تا وزن کتاب بیشتر شود و ابن ابی اصیبعه خود از اینگونه کتب حنین را که به خط کاتب او «الازرق» نوشته شده بود دیده و در کتاب خود وصف کرده است. (۱۴۶)

معروف است که حنین، شخصاً برای بدست آوردن کتابهایی به یونان و روم سفر کرد و علاوه بر ترجمه کتابهای مأمون، برای خاندان شاکر و دیگران نیز کتاب ترجمه میکرد حنین بعد از مأمون نیز به ترجمه و ریاست و هدایت مترجمان اشتغال داشت چنانکه در عهد متوکل خلیفه عباسی، آثار مترجمان دیگر چون اصطفان بن بسیل و یحیی بن هارون و موسی بن خالد را ناگزیر بود اصلاح کند و علاوه بر این سمت طبابت متوکل را بر عهده داشت حنین در درگاه متوکل، بسیار تقرب یافت و مورد احترام قرار گرفت ولی این مقام را پس از طی امتحانی بسیار دشوار بدست آورد خلیفه بمنظور آزمایش وی فرمان داد تا ترکیبی سمی برای یکی از دشمنان او بسازد و در مقابل او را با وعده بخشیدن گنجهای گرانبها دلگرم ساخت اما یاد آور شد که اگر فرمان خلیفه را اطاعت نکند به عقوبتی دشوار یعنی زندان یا مرگ دچار خواهد شد، حنین از اطاعت سرباز زد و یکسال در زندان بسر برد بار دیگر که بحضور خلیفه رسید، باو گفته شد که یکی از دوراه را برگزیند یا پاداش بسیار اختیار کند یا تیغ درخیم را، حنین پاسخ داد من هم اکنون به امیر المومنین عرض کردم که مهارت من فقط در امور خیر و مفید است و از امور دیگر خبری ندارم و آنرا مطالعه و تحصیل نکرده‌ام چون او را تهدید به مرگ کردند اضافه کرد که «مرا خداوندی است که حق مرا در روز رستاخیز خواهد داد در صورتیکه خلیفه بخواهد خویشتن را بیازارد بگذار آنچنان کند» آنگاه متوکل خندید و گفت فقط میخواست از ثبات قدم و امانت او مطمئن شود سپس بروی اعتماد کند. (۱۴۷)

حنین نه تنها مشهورترین بلکه از پرکارترین مترجمان بود وی از هفده سالگی بکار ترجمه پرداخت و تا پایان عمر (سال ۲۶۴ هـ) بدین کار اشتغال داشت. اهمیت حنین، بیشتر در آنست که نه تنها خود عده زیادی از کتب یونانی و سریانی را به عربی نقل کرد، بلکه چندتن از

مترجمان معروف زیر دست او تربیت شدند و توانستند دنباله کار او را بگیرند؛ چنانکه از مجموع ده ترجمه‌یی که از آثار بقراط در هنگام حیات ابن‌الدیم مؤلف‌الفهرست موجود بوده هفت اثر متعلق به‌حنین و سه اثر دیگر از آن‌شاگردش عیسی بن‌یحیی بوده است. شانزده کتاب یا «سته‌عشر» جالینوس هم بدست او یا شاگردش «حبیش بن‌الاعسم» (۱۴۸) ترجمه شده است. از گفته محمد بن اسحاق ندیم چنین بر می‌آید که بطور کلی حنین، از یونانی به سریانی و حبیش از سریانی به عربی ترجمه می‌کرده است سپس حنین در ترجمه عربی تجدید نظر می‌کرد و خود نیز گاهی مستقیماً از یونانی به عربی بر می‌گرداند، حنین دو پسر بنام داوود و اسحاق داشت که برخی از کتب خود را در طب برای آنان نگاشت و بعضی از کتابهای جالینوس را برای آندو نیز ترجمه کرد از این دو پسر داوود طبیب و اسحاق دوستدار فلسفه و مترجم کتب فلسفی و طبی بود و اوست که توانست جای پدر را بگیرد و در فضل و صحت نقل از یونانی و سریانی به عربی از جمله مشاهیر مترجمان گردد. ابو یعقوب اسحاق بن حنین کمتر به ترجمه کتب طب و بیشتر به ترجمه کتابهای فلسفی خاصه آثار ارسطو توجه داشت.

آل ماسویه ابو ذکریا یوحنا بن ماسویه از پزشکان معروف جندی شاپور است که چهل سال در بیمارستان آنجا به خدمت پرداخت از اواخر قرن دوم هجری نام وی در ضمن اسامی پزشکان و مترجمان آشکار شد و شهرت عمده او در آغاز قرن سوم و مخصوصاً در زمان مأمون بود که او را ریاست بیت‌الحکمه که مرکز تألیف و ترجمه بود گماشت و چنانکه قبلاً متذکر شدیم حنین بن اسحاق عبادی مترجم معروف جندی شاپور بود؛ یوحنا بن ماسویه با هارون و مأمون و معتصم و واثق و متوکل خلفای عباسی معاصر بود و بسال ۲۴۳ هجری در بغداد درگذشت. معروف است که هارون الرشید او را به ترجمه کتب طبی قدیم که هنگام فتح انقره «آنکارا» و عموریه و سایر بلاد روم بدست آورده بود گماشت و کاتبان حاذق در

اختیار او نهاد. یوحنا در عهد متوکل در گذشت و مجلس درس نظری داشت که انواع علوم قدیم در آن تدریس میشد و شاگردان بسیار در آنجا گردمی آمدند و مجلس درس او بی نظیر بود، پدر وی ماسویه از تربیت یافتگان حوزه علمی جندی شاپور و عالم در طب و داروشناسی بود و در عهد هارون الرشید از آل بختیشوع برخوردار گشت و در این شهر از او و یك كنيزك صقلابی یوحنا بوجود آمد و در خدمت جبرائیل بن-بختیشوع تربیت شد و در حالی که جوان بود به ریاست بیمارستان رسید و رئیس شاگردان جبرائیل شد. یوحنا بن ماسویه از مترجمان زمان برای ترجمه کتابهای یونانی استفاده میکرد و از آن جمله از حنین بن اسحق استفاده زیادی نمود، پسردیگر ماسویه، میخائیل نام داشت و از پزشکان معروف زمان خود و نزد مأمون گرامی و محترم بود (۱۴۹). ابن ماسویه صاحب ترجمه و تألیفات زیادی در طب میباشد که برای اطلاع بیشتر از آثار او به کتاب اخبار الحکماء قفطی ص ۲۱۵-۲۱۶ و عیون الانباء فی طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۱۸۳-۱۸۴ مراجعه شود.

عیسی بن شهلا فایا «شهلا» - عیسی بن شهلا از مشاهیر پزشکان عصر خود بود که در آغاز دوره عباسی در بغداد شهرت یافت و ی چنانکه گفتیم شاگرد جورجیس بن بختیشوع بود و چون جورجیس برای معالجه منصور خلیفه عازم بغداد شد ابراهیم و عیسی بن شهلا شاگردان خود را به بغداد آورد و عیسی از پزشکان معروف گردید.

شاپور بن سهل جندی شاپوری - شاپور بن سهل جندی شاپوری متوفی به سال ۲۵۵ هجری مدتها رئیس بیمارستان جندی شاپور بود و در کار دارو و داروشناسی بسیار ماهر بود و طبابت متوکل خلیفه عباسی (۲۴۸-۲۳۲ ه) را بر عهده داشت ابن الندیم مؤلف الفهرست کتابی از او نام میبرد که معروف به کتاب الاقربادین در بیست و دو باب بوده است.

(۱۵۰) این کتاب در اواخر قرن سوم و تمام قرن چهارم و پنجم و قسمتی از قرن ششم درد کانه‌های صیادله و داروخانه‌ها و بیمارستانهای بغداد مورد استفاده بود تا اقرا باذین ابن التلمیذ متوفی بسال ۵۶۰ هجری جای آنرا گرفت (۱۵۱)

عیسی بن چهار بخت «مهار بخت» از عیسویان جندی شاپور و از پزشکان و داروشناسان مشهور بغداد در قرن سوم هجری بوده و تألیفات و ترجمه‌هایی داشته است از جمله ترجمه‌های وی سه مقاله اخیر از مجموع تفاسیر جالینوس بر کتاب الفصول بقراط است که حنین بن اسحق آنها را به سریانی در هفت مقاله ترتیب داده بود. (۱۵۲) ابن الندیم مینویسد: «ابن مهار بخت واسمه عیسی من اهل جندی شاپور وله من الكتب كتاب قوى الادوية المفردة على الحروف» (۱۵۳)

دهشتك وميخائيل - دهشتك از پزشكان معروف ومشهور زمان خود بود كه مدتی ریاست بیمارستان جندی شاپور را بر عهده داشت جرجی - زیدان می نویسد كه هارون الرشید از وی خواست كه ریاست بیمارستان بغداد را بپذیرد ولی دهشتك نپذیرفت و ماسویه را به آن كار معرفی كرد (۱۵۴) میخائیل برادرزاده دهشتك نیز در این بیمارستان به خدمت اشتغال داشت (۱۵۵) .

مشاهیر پزشكان هندی جندی شاپور

از مشاهیر پزشكان هندی جندی شاپور كنكه Kanaka یا منكه ManaKa میباشد كه علاوه بر طب در علم نجوم هم مهارت داشته است . ابن ایی اصیبعه در كتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۲ كنكه و منكه را دو تن نوشته ولی این هر دو اسم از یكتن بود و صحیح آن كنكه است كه بر اسم هندی Kanaka قابل انطباق میباشد. وی از هندوستان به جندی شاپور آمده و كتابهایی از زبان هندی به پهلوی نقل كرده كه بعداً

به عربی ترجمه شده است کنکه در قرن دوم هجری و اوایل قرن سوم میزیسته و معروف است که بامر هارون الرشید و بنابه توصیه برمکیان به بغداد فراخوانده شد و در خدمت این خلیفه و ظیفه مقرر خاص داشت و از آل برمک هم بی بهره نبود.

کنکه کتابی بنام کتاب السموم تألیف شاناق طیب دانشمند و قدیمی هندی را از زبان هندی به پهلوی برگردانده است این کتاب چنانکه از اسم آن برمیآید درباره سموم نگاشته شده و در مدرسه جندی شاپور جزو کتابهای درسی آنجا بوده است کتاب سموم در پنج قسمت یا پنج مقاله میباشد و بوسیله ابو حاتم بلخی جهت یحیی بن خالد برمکی به فارسی ترجمه گردید و در زمان مأمون عباسی توسط عباس بن سعید الجوهری کتاب مذکور به عربی برگردانده شد. در سال ۱۹۳۴ میلادی کتابی بنام کتاب الشاناق فی السموم و التریاق در برلن با ترجمه آلمانی چاپ شده است که در دو قسمت میباشد نخستین قسمت آن مأخوذ و منقول از کتاب السموم شاناق و همانست که کنکه آنرا از هندی به پهلوی در آورده است و قسمت دوم آن اضافاتی از مآخذ یونانی در باب سموم و تریاقها میباشد. از جمله ترجمه های دیگر کنکه کتابی بود از سسرود Susrud که آنرا نیز برای یحیی بن خالد برمکی نقل کرد و در بیمارستان از آن استفاده میشد و کناشی در طب بود.

مشاهیر شاگردان مدرسه طب جندی شاپور

چنانکه میدانیم مدرسه طب جندی شاپور بزرگترین مرکز علمی در عصر ساسانیان بشمار میرفت و از اطراف و اکناف طالبان علم طب بدین مکتب بزرگ علمی روی میآوردند و از محضر استادان و پزشکان معروف یونانی و سریانی و هندی و ایرانی استفاده میکردند، از متخرجین و فارغ التحصیلان این مدرسه خلفای اموی و عباسی استفاده بسیار کردند و

مخصوصاً در عصر عباسیان تأسیس مراکز علمی پزشکی و ایجاد بیمارستانها در نواحی مختلف اسلامی بوسیله ایشان انجام گرفت از شاگردان معروف این مؤسسه حارث بن کلدۀ ثقفی اراهل طائف بود که عصر حضرت رسول اکرم را درک کرده و معروف است که آن حضرت او را برای معالجه سعد بن ابی وقاص دعوت فرمود . (۱۵۶) بنا بر نقل قفطی در اخبار الحکماء و ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء ، حارث بن کلدۀ تحصیلات پزشکی خود را در مدرسه جندی شاپور تکمیل کرد و ظاهر آیکبار افتخار تشرف به حضور و مشاوره با خسرو انوشیروان را یافته است.

ادوارد برون مینویسد: « شرح این مجلس مشاوره و مکالمه که شاید عین واقعیت باشد چند صفحه از کتاب طبقات الاطباء ابن ابی-اصیبعه را با حروف ریز پر کرده و مطالب اسامی آنرا لوسین لکلرک در تاریخ طب عربی آورده است .» (۱۵۷)

به هر حال حارث بن کلدۀ در شهر جندی شاپور تحصیل طب کرده و علاوه بر آن نواختن بر بطراهم در ایران یاد گرفته و پس از مراجعت به عربستان در مکه آنرا معمول کرده است. (۱۵۸)

احمد امین در کتاب ضحی الاسلام می نویسد :

« اهالی جندی شاپور معتقد بودند که علم طب بآنان اختصاص دارد و این علم را هر نسل به نسل دیگر بارث میگذارد، حارث بن کلدۀ ثقفی پزشک عرب قبل از اسلام ، علم طب را در همان شهر آموخت و در همان کشور بدرمان بیماران پرداخت و یکی از بزرگان ایران را معالجه کرد و در برابر، مال بسیار و کنیزی بدو داده شد این کنیز را حارث ، سمیه نام نهاد زیادهن ابیه از این کنیز بوجود آمد، حارث در آغاز اسلام در گذشت و مسلمان شدن او هم به تحقیق ثابت نشده است .

در لغت نامه دهخدا مجلد ح- حاصل ص ۷۳-۷۵ شرح مبسوطی از ترجمه حال حارث بن کلدۀ ذکر شده و مذاکرات و مباحثات او را با خسرو

انوشیروان در چند صفحہ قید گردیدہ کہ برای مزید فایده خلاصہ یی از آن ذیلا نقل میشود:

«حارث بن کلدۃ بن عمر بن ابی علاج مکنی بہ ابی وائل از مردم طائف از بطن ثقیف مولای ابوبکرۃ ثقفی طبیب مشہور عرب وی معاصر رسول (ص) بود و طب را در ایران در بیمارستان جندی شاپور آموخت و گویند دوبار بایران آمد و در آن مملکت بہ طبابت پرداخت و بعضی بزرگان ایرانی را معالجہ کرد و از این راہ مالی بدست آورد و گویند سمیہ مادر زیاد کنیزک دہقان زندورد بود از ناحیت کسکر، و این دہقان بیمار شد و حارث بن کلدہ ثقفی طبیب ویرا معالجت کرد و شفا پذیرفت پس سمیہ را بہ طبیب بخشید «در عندالفرید آمدہ است کہ حارث طبیب معالج ابوالخیر بن عمرو کندی بود و ابوالخیر سمیہ را بہ حارث بخشید» سمیہ در خانہ وی ابابکرۃ را کہ نفیع نام داشت بزد و حارث نفیع را بفرزندى خویش شناخت و بار دیگر پسری بزد بنام نافع - اورانیز بفرزندى نگرفت و بہ آخر حارث، سمیہ را بہ غلام رومی خود موسوم بہ عبید بنی داد و سمیہ زیاد را در خانہ عبید بزد، گویند حارث اسلام آورد و گروہی اورا از صحابہ شمرده اند و بعضی در اسلام او تردید کرده اند و مواردی را کہ رسول (ص) بیماری پیش او فرستاد و یا اورا بہ معالجہ بیماری خواندہ است دال بر جواز استعانت از اہل ذمہ در معالجات شمرند.....»

حارث بہ رسولی نزد کسری انوشیروان شد و چون باریافت کسری اورا گفت کیستی؟ گفت: «انا الحارث بن کلدۃ الثقفی» کسری گفت شغل تو چیست؟ حارث گفت «الطب» کسری پرسید از قوم عرب باشی؟ حارث گفت: «نعم من صمیمہا و بحبوحة داروہا» کسری اورا اجازہ نشستن داد و گفت دانش تو در طب بچہ پایہ باشد؟

حارث گفت «ضبط الشفتین والرفق بالیدین» کسری گفت راست گفتی، اکنون بگو کہ درد سخت کدام است؟ حارث گفت «ادخال الطعام

على الطعام هو الذى يفنى البريه و يهلك السباع فى جوف البرية » كسرى فرمود اصل انسان چه باشد؟ حارث گفت «اصله من حيث شرب الماء يعنى رأسه» كسرى فرمود آن روشنی که در چشم است چیست؟ حارث گفت «مركب من ثلاثه اشياء فالبياض شحم والسواد ماء والناظر ريح» كسرى گفت بنیاد بدن مردم بر چند طبیعت استوار است؟ حارث گفت «على اربع طبائع: المرة السوداء وهى باردة يابسه والمرة الصفراء وهى حارة يابسه والدم وهو جاررطب والبلغم وهو بارد رطب» سرانجام انوشیروان بردانش وفهم او آفرین گفت، پس او را عطا فرمود، صلت داد و حوائج او را بر آورد و گفتار او را نوشتن فرمود. صاحب عقد الفرید گوید که جهودان او را مسموم کردند، لیکن مؤلف مجمل التواریخ و القصص می نویسد که: «چنین روایت است که جهودی ابوبکر را مهمان داشت و حارث بن الكلدة الطیب باوی بود و بر آنچ پیش آوردند همی خوردند، حارث لقمه بدهن اندر نهاد و طعم یافت بینداخت و گفت اندر این طعام زهر است و تا یک سال بکشد و همچنین بود سال دیگر روز چهارشنبه بیست و دوم ماه جمادی الاخر سال سیزدهم ابوبکر فرمان یافت رحمة اله علیه» (۱۵۹)

دیگر از شاگردان وابسته به مدرسه طب جندی شاپور نصر بن حارث میباشد که ابن ابی اصیبعه او را فرزند حارث بن کلده ثقفی می داند و مینویسد که: او با پیغمبر خویشاوندی داشت و مانند پدر در کار خود مهارت داشت و در ایران تحصیل کرده و با علماء و دانشمندان معاشرت داشت، او در فلسفه و حکمت دانش اندوزی کرده و طب را از پدر آموخت نصر، چون از قبیله بنی ثقیف بود و این قبیله از هواخواهان بنی امیه و ابوسفیان بودند با پیغمبر دشمنی میکردند، نصر داستانها و قصص قرآن را به باد تمسخر و استهزاء میگرفت و می گفت:

«داستان رستم و اسفندیار ایرانیان، از لحاظ آموزندگی و جنبه سرگرمی و تفریحی از این قصص بهتر است» و چون ممکن بود که سخنان

وی باعث انحراف توجه و گمراهی ذهن شنوندگان سخنان پیغمبر اکرم شود
 آن حضرت وی را نبخشد و هنگامی که نصر در جنگ بدر که نخستین فتح
 مهم مسلمانان بشمار است اسیر گشت ، پیغمبر فرمان قتل او را صادر فرمود
 (۱۶۰) بنابر گفته ادوارد برون، علامه فقید محمد قزوینی را عقیده بر این
 بوده است که نصر بن حارث ، چنانکه ابن ابی اصیبعه پنداشته از قبیله
 ثقیف نبوده و با حارث بن کلدۀ هم نسبیتی نداشته است بلکه او پسر حارث بن
 علقمة بن کلدۀ می باشد که او نیز معاصر پیغمبر اسلام بوده است (۱۶۱)
 در اینجا اضافه میکنیم که بسیاری از پزشکان سریانی و ایرانی که
 بعدها منشاء خدمات مهم پزشکی در قلمرو وسیع اسلامی شدند از این
 دانشگاه برخاستند چنانکه خاندان بختیشوع و عیسی بن شهلا و ابو ذکریا
 یوحنا بن ماسویه و شاگردش حنین بن اسحق عبادی از فارغ التحصیلان این
 مدرسه بودند که شرح حال آنان گذشت .

پی‌نویس‌ها

(۱) - تاریخ ادبیات ایران تألیف جلال همائی ج ۱ ص ۲۱۰ چاپ دوم سال ۱۳۴۰ خورشیدی نقل از تاریخ ساسانی تألیف میرزا محمدحسین فروغی «ذکاءالملک»

(۲) - مورخان نوشته‌اند که این لفظ جمع «مدینه» است به معنی شهرها زیرا که تیسفون مرکب از هفت شهر بود که تازیان آنرا «مداین سبعة» خواندند و به تخفیف به اسم «مداین» معروف گشت و آن هفت شهر را چنین ذکر کرده‌اند: اسفانور، وه اردشیر، هنبوشاپور، درزندان، وه گبیدی خسرو، بونیافاد، کردافاذ.

تاریخ تمدن ایران ساسانی تألیف سعید نفیسی ج ۱ ص ۹۴ چاپ دانشگاه تهران سال ۱۳۳۱ خورشیدی آرتور کریستن سن A. christensen می‌نویسد: «تیسفون پایتخت دولت شاهنشاهی و مقر شاهنشاه در عهد خسرو اول به منتهای وسعت خود رسید، تیسفون نام بزرگترین شهر از چند آبادی بود که مجموع آنها را به زبان سریانی ماحوزه Mahoze می‌خواندند و گاهی «ماحوزه ملک» یعنی شهرهای پادشاه می‌نامیدند و گاهی مدینا تا Medhinatha یا مدینه Medhine می‌گفتند و عرب این لفظ را «المداین» خوانده است. چنین حدس می‌زنیم که مجموع این شهرها را به زبان پهلوی «شهرستانان» می‌خوانده‌اند...» بکتاب ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستن سن ترجمه رشید یاسمی ص ۲۶۸ چاپ ۱۳۱۷ خورشیدی مراجعه شود.

(۳) - تاریخ تمدن ایران ساسانی ج ۱ ص ۸۸ چاپ دانشگاه تهران.

(۴) - شهر فیروز آباد را چنانکه گفتیم در زمان قدیم «گوریا جور» می‌نامیدند در زمان ساسانیان بجای شیراز کنونی، شهر عمده اردشیر خره بوده است، ابواسحاق ابراهیم محمد فارسی معروف به اصطخری در کتاب مسالك الممالك خود

می‌نویسد: «در جای شهر آبی را کد بود مانند دریاچه، اردشیر بابکان فرمان داد آب آنرا با حفر نهرهایی خشکاندند و در آن مکان شهر جور را ساختند. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی تألیف گئی - لسترنج ترجمه محمود عرفان ص ۲۷۵ چاپ ۱۳۳۷ خورشیدی».

(۵) - غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم ص ۴۸۵ چاپ اسدی سال ۱۹۶۳ میلادی.

(۶) - فسیفساء ترکیبی است از شیشه و سنک به رنگهای مختلف روشن و شفاف که در فرش کردن زمین و مبانی ابنیه بکار میرفته و صاحب المنتجد می‌نویسد: «الفسیفساء قطع صغیره ملونة من الرخام وغيره يؤلف بعضها الى البعض على اشكال مختلفة و صور متنوعه»

(۷) - منابع دیگر چنانکه اشاره کردیم بیش از آنرا ذکر می‌کنند.

(۸) - اشاره به قصیده معروف خاقانی و اشعار عدی بن زید عبادی است که گوید: این کسری خیر الملوک انوشیروان ام این قبله سا بور لم یهبه ریب المنون فولى الملك عنه فبا به مهجور - حین ولو اکانهم ورق جف تذری به الصبا والدبور تاریخ ادبیات ایران تألیف همایی ج ۱ ص ۲۱۰-۲۱۱ چاپ دوم سال ۱۳۴۰ خورشیدی

(۹) - کتاب ایران از آغاز تا اسلام تألیف گیرشمن ترجمه محمد معین ص ۳۴۴ چاپ ۱۳۳۶ خورشیدی.

(۱۰) - ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستن سن ترجمه فارسی ص ۷۸

(۱۱) - ترجمه از کتاب غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم - ص ۶۱۲-۶۱۶

(۱۲ و ۱۳) - کتاب ایران از آغاز تا اسلام ص ۲۹۴ و ۳۲۴

(۱۴) - «فبنی بالاهواز جندی سا بور واسکنهاسی الروم و بنی بمیسان شاذ سا بور

و بنی بفارس مدینه سا بور» غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم ص ۴۸۷ چاپ اسدی ۱۹۶۳ میلادی

(۱۵) - انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی تألیف اولیری ترجمه احمد آرام

ص ۲۲ - ۲۳ چاپ تهران ۱۳۴۲ خورشیدی

(۱۶) - غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم ص ۴۸۷

(۱۷) - تاریخ الحکماء تألیف قفطی ص ۹۳ چاپ مصر سال ۱۳۲۶ هجری

و مقاله علی اکبر سیاسی در مجموعه مقالات تحقیقی خاور شناسی

Mélanges d'orientalisme تحت عنوان

l'université de Gond - l - shapur et l'étendue de son rayonnement P. 368

چاپ دانشگاه تهران

- (۱۸) - مختصر الدول تألیف ابن عبری ص ۱۲۹ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ص ۲۵۶
- تاریخ جغرافیائی خوزستان نوشته سید محمد علی امام شوشتری ص ۲۲۶-۲۲۷ چاپ ۱۳۳۱ خورشیدی
- (۱۹) - حدود العالم ص ۱۳۹ چاپ دانشگاه تهران به کوشش منوچهر ستوده مسالك الممالك اصطخری ص ۹۴
- (۲۰) - کتاب تمدن ساسانی تألیف علی سامی ج اص ۱۱۸ چاپ ۱۳۴۲ خورشیدی
- (۲۱) - «و اما به ازان دیوشاپور فمدينه من مدن خوزستان و هي التي لماعر بوها وقالوا جندی شاپور» نقل از کتاب تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء تألیف حمزة بن حسن ص ۳۴ چاپ برلن سنه ۱۳۴۰ هجری .
- (۲۲) - نزهة القلوب تألیف حمداله مستوفی ص ۱۳۱ به کوشش محمد دبیر سیاقی چاپ ۱۳۳۶ خورشیدی .
- (۲۳) - نزهة القلوب ص ۱۳۲
- (۲۴) - بعضی این کلمه را از «خوز فارسی» که بمعنی نیشکر است مربوط می کنند و از لحاظ سابقه یی که استان خوزستان از دیرباز از نظر کشت نیشکر داشته است آنرا خوزستان یا «نیشکرستان» میگویند ولی بعقیده نگارنده ، گفته لسترنج براینکه خوزستان را مربوط به اقوام «خوز» میدانند منطقی تر مینماید خاصه اینکه دانشمندان دیگر هم این گفته را تکرار و تأیید کرده اند .
- (۲۵) - جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لسترنج ترجمه فارسی ص ۲۵۰
- (۲۶) - سفرنامه ابودلف ص ۱۴۳ ترجمه ابوالفضل طباطبائی
- (۲۷) - تاریخ ایران باستان تألیف حسن پیرنیا «مشیرالدوله» ج ۲ ص ۱۴۵۲ چاپ دوم سال ۱۳۳۱ خورشیدی .
- (۲۸) - جغرافیای تاریخی خوزستان ص ۲۵۵ نوشته امام شوشتری
- (۲۹) - هیوداموس ملطی بزرگترین شهر ساز عهد باستان بود که واضع طرح مستطیل شهرها در قرن پنجم قبل از میلاد بشمار می آید اوبجای کوچههای درهم و بی نقشه ، خیابانهای وسیع مستقیم با چهارراههای منظم بوجود آورد و در این راه شیوه ای نو برقرار ساخت که در قرنهای بعد ، از طرح او تقلید شد به تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۵ ص ۱۲۷ و ۲۲۹ ترجمه فارسی مراجعه شود .
- (۳۰) - کتاب ایران از آغاز تا اسلام تألیف گیرشمن ترجمه فارسی

- ص ۳۲۲ چاپ ۱۳۳۶ خورشیدی
- (۳۱) - تاریخ عمومی هنرهای مصور تألیف علی نقی وزیری ص ۱۳۴ چاپ دانشگاه تهران سال ۱۳۳۷ خورشیدی
- (۳۲) - «وینا هذه المدينة على صورة الشطرنج يخرق في وسطها ثمانية طرق في ثمانية طرق و كانوا يبنون المدن على تصويرا شياء فمن تلك التصاوير مدينة السوس وهي على صورة باز ومدينه تستروهي على صورة فرس ...» سنی ملوک الارض والانبياء ص ۳۵ چاپ برلن .
- (۳۳) - کتاب مجمل التواريخ والقصص تصحيح ملك الشعراء بهار ص ۶۷ چاپ تهران
- (۳۴) - سنی ملوک الارض والانبياء ص ۳۴ و ۳۵ چاپ برلن سال ۱۳۴۰ هجری
- (۳۵) - کتاب مجمل التواريخ والقصص ص ۶۴ چاپ تهران سال ۱۳۱۸ خورشیدی.
- (۳۶) - ثعالی نیشابوری در کتاب غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم ص ۶۱۲ و ۶۱۶ نام این شهر را «رومی» می نویسد و بنظر میرسد که «به از اندیو خسرو یا وه انتیوخ خسرو» نام نخست آن بوده است.
- (۳۷) - طب اسلامی تألیف ادوارد برون ترجمه مسعود رجب نیا ص ۲۳ سال ۱۳۳۷ خورشیدی
- دایرة المعارف اسلام به نقل از تاریخ ایران نو لد که ؛ اصل گندی شاپور را وندیو شاپور Vianlu. S تسخیر شده شاپور می داند و یاقوت ؛ اصل آنرا از آن جهت که یاران شاپور که وی را گم کرده بودند در این محل یافتند ؛ وندی شاپور یعنی «شاپور یافته شد» میدانند ؛ رجوع شود به کتاب انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی ذیل ص ۲۳
- (۳۸) - تاریخ ادبیات در ایران تألیف ذبیح اله صفا ج ۱ ص ۹۶ چاپ دوم نقل از اخبار الحكماء قفطی ص ۹۳
- (۳۹) - تاریخ جغرافیائی خوزستان ص ۲۲۶ ؛ دایرة المعارف اسلام می نویسد ؛ که بیت لاپات بصورت بیل آهاذ و سپس بصورت نیلاب و نیلاط تحریف شده است به ذیل ص ۲۳ کتاب انتقال علوم یونانی بعالم اسلامی تألیف اولیری ترجمه فارسی مراجعه شود .
- (۴۰) - ایذج معرب ایزده و بنا بگفته ابن بطوطه جهانگرد معروف اسلامی این کلمه به کسر همزه و فتح ذال است ؛ کلمه ایزده در زمان اتابکان لرستان کمتر بکار

می‌رفته و به‌جای آن مال‌میر «مال‌امیر» استعمال می‌شده است. اما در دوره اعلیحضرت رضاشاه کبیر لفظ ایذه مجدداً مورد استعمال واقع شد.

این سرزمین در روزگار باستان یکی از نواحی آبادگیتی و از مراکز تمدن قدیم ایران بوده است. لسترنج می‌نویسد:

«ولایت لر در مشرق و شمال شوشتر در امتداد رودخانه کارون علیا و شعب متعدد آن واقع است. حمداله مستوفی لر بزرگ نامیده و مجاور شولستان در مرز فارس است، کرسی لر بزرگ شهر ایذج بوده که «مال‌امیر» هم به آن گفته‌اند. مقدسی، در قرن چهارم آنرا یکی از بهترین شهرهای خوزستان شمرده است، این شهر در پای کوه‌ها واقع بوده و در مکانی موسوم به اسدآباد قصر حاکم قرار داشته است، در اینجادر زمستان برف بسیار می‌بارد و این برفهارا انبار کرده در فصل تابستان برای فروش به اهوازمی آوردند» جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ترجمه فارسی ص ۳۶۳- ایذه به پل سنگی بزرگی که در آن شهر روی دژون بسته بودند نیز معروف بود یا قوت حموی در معجم البلدان ج ۱ ص ۳۸۵ این پل را یکی از عجایب جهان شمرده است این پل که خرابه‌های آن هنوز دیده می‌شود بنام مادر اردشیر بابکان «خره‌زاد» نامیده می‌شد و دارای یک طاق به ارتفاع صد و پنجاه ذراع از سطح آب بود و نیز بنا به گفته یا قوت در ایذه آتشکده‌یی وجود داشته که تازمان هارون الرشید آتش آن روشن بوده است.

(۲۱) - عسکر مکرّم - در نیمه راه بین شوشتر و اهواز بود و چه تسمیه آن اینست که حجاج عامل معروف و ستمکار بنی امیه در عراق، یکی از سرکردگان عرب را به نام مکرّم «بنا به تصریح یا قوت در معجم البلدان ج ۶ ص ۱۷۶ بضم میم و سکون کاف و فتح راء» برای خاموش کردن فتنه‌یی به خوزستان گسیل داشت و سردار مزبور نزدیک خرابه‌های شهری که به فارسی «رستم گواد» نام داشت و اعراب آنرا «رستا قباد» نامیدند مستقر شد و این مکان بعدها به عسکر مکرّم یعنی اردوگاه مکرّم معروف گردید اکنون نام عسکر مکرّم در نقشه‌ها دیده نمی‌شود ولی جای آن، خرابه‌های بند قیر است که در آنجا آب‌گرگر «مسرقان» به کارون میریزد رجوع شود به جغرافیای تاریخی لسترنج ص ۲۲۵ و تاریخ جغرافیائی خوزستان نوشته امام شوشتری ص ۱۲۶ اصطخری در کتاب المسالك والممالك محل شهر را در هفت فرسنگی جنوب شوشتر اندکی بالای بند قیر میدانند، کسروی تبریزی می‌نویسد:

«عسکر مکرّم یا لشکر مکرّم در آنجا بوده که اکنون بند قیر نهاده و با شوشتر هفت یا هشت فرسنگ فاصله داشته و اینکه در تذکره «مقصود تذکره شوشتر تألیف سید عبداله جزایری شوشتری است» آنرا در یک فرسخی شوشتر می‌گوید

اشتباه است . »

تاریخ پانصد ساله خوزستان تألیف کسروی چاپ دوم ذیل ص ۵۷
 (۴۲) - یاقوت حموی در معجم البلدان (ج ۵ ص ۷۳) میگوید: «سرق بضم اول
 و فتح ثانی و تشدید آن و در آخرش قاف، لفظی است فارسی و آن یکی از
 ولایت‌های خوزستان است و نام رودی است در آنجا که بر آن شهرهائی است و
 آنرا اردشیر پسر بهمن پسر اسفندیار در قدیم حفر کرده است و حکومت‌نشین آن
 دورق است» گاه سراسر ولایت را بنام شهر مرکزیش دورق می‌نامیدند چنانکه
 مقدسی در (احسن التقاسیم ص ۲۷) در ذکر نام‌های مشترك گوید: «دورق نام
 ولایتی و شهری و دهی است به خوزستان» لسترنج می‌نویسد: «این شهر را
 دورق الفرس یعنی دورق ایران می‌گویند، دارای روستائی وسیع و بازاری بزرگ
 است که کالاهای فراوان در آنجا انبار می‌شود و کسانی که بقصد حج از فارس
 و کرمان می‌آیند از آنجا می‌گذرند». در قرن چهارم بقول ابن مهلهل، هنوز در
 دورق ابنه شگفت‌انگیزی از عهد ساسانیان و نیز آتشکده‌یی از آن زمان باقی
 بوده است در این ولایت نزدیک دورق دو شهر وجود داشته یکی موسوم به
 میراقیان و دیگری میراثیان ... «رجوع شود به جغرافیای لسترنج ترجمه فارسی
 ص ۲۶۰ - ۲۶۱» خرابه دورق قدیم، قدری بالاتر از «فلاحیه یا شادگان کنونی»
 موجود است که اعراب آنرا «المدینه» گویند و محتمل است که ایل دورکی بختیاری
 بدانجا منسوب باشد «تاریخ جغرافیائی خوزستان نوشته امام شوشتری
 ص ۲۶۱» یاقوت در کتاب معجم خود (ج ۴ ص ۱۰۰) می‌نویسد: «در دورق
 آثار قدیمی، از قباد پسر دارا وجود دارد و در آنجا شکار بسیار است»
 (۴۳) - زمینهایی که در مغرب اهواز و مشرق دجله واقع می‌باشد در روزگاران
 پیشین بنام شهر حکومت‌نشین خود «نهر تبری» خوانده میشد این نام در قرون
 وسطی به حویزه و بعدها به بنی طرف تغییر یافت، بنی طرف نام بزرگترین
 قبیله‌ای است که در این ناحیه ساکن می‌باشند این محل اکنون دشت می‌شان نام دارد
 و مرکزش سوسنگرد و حویزه یکی از بخشهای آن می‌باشد، یاقوت حموی در
 وجه تسمیه آن می‌نویسد:

«اردشیر پسر اسفندیار نهر آنرا حفر کرده و به شخصی تیرانام از فرزندان
 گودرز وزیر بخشید» رجوع شود به معجم البلدان ج ۸ ص ۳۲۸

(۴۴ و ۴۵) - مناذر کبری و مناذر صغری دو شهر بوده است که بوسیله
 آب دز از یکدیگر جدا می‌شده است بنا بگفته یاقوت (معجم البلدان ج ۸ ص ۱۶۰)
 بنای این دو شهر از اردشیر بن بهمن است. لسترنج می‌نویسد: «در ملتقای رود

دز به کارون، در قرون وسطی دو ولایت سرسبز وجود داشته که یکی را مناذر بزرگ و دیگری را مناذر کوچک می‌گفتند «جغرافیای تاریخی لسترنج ترجمه فارسی ص ۲۵۷ و ۲۶۰ امام شوشتری در کتاب تاریخ جغرافیائی خوزستان ص ۱۱۲ می‌نویسد :

«در محل مناذر کبری اکنون دهستان عناقچه «شمال غربی اهواز» و در جای مناذر صغری دهستان شعبیه قرار دارد»

- (۴۶) - تاریخ جغرافیائی خوزستان ص ۸۹ نقل از کتاب خراج ص ۲۴۲
 (۴۷) - تاریخ تمدن ایران ساسانی ج ۱ ص ۳۱۳ چاپ دانشگاه تهران
 (۴۸) - اعلاق النفیسه تألیف ابن رسته ص ۱۸۸
 (۴۹) - مسالك الممالك اصطخری ص ۸۹ چاپ لندن
 (۵۰) - احسن التقاسیم فومعرفة الاقالیم تألیف مقدسی ص ۳۹۵ چاپ لندن
 (۵۱) - جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ترجمه فارسی ص ۲۵۶
 چاپ ۱۳۳۷ خورشیدی

- (۵۲) - حدود العالم به کوشش منوچهر ستوده ص ۱۳۹ چاپ دانشگاه تهران
 (۵۳) - کتاب (هرمزنامه) تألیف پوردادود ص ۲۲ چاپ ۱۳۳۱ خورشیدی
 (۵۴) - ولس من بلدیس به قصب سکر فی جمیع هذه الکورة الکبار التي تقدم ذكره صورة الارض ص ۲۵۴ چاپ لندن ۱۹۳۹ میلادی
 (۵۵-۵۶) - احسن التقاسیم مقدسی ص ۴۰۲ و ۴۰۵ چاپ لندن سال ۱۹۰۶ میلادی

- (۵۷) - تاریخ ادبیات در ایران تألیف ذبیح‌الصفاح ص ۹۶ چاپ دوم
 (۵۸) - مجمل التواریخ والقصص - تصحیح ملک الشعراء بهار ص ۶۷ چاپ تهران
 (۵۹) - نزهة القلوب تألیف حمدا له مستوفی ص ۱۳۱ بکوشش دبیرسیاقی
 چاپ ۱۳۳۶ خورشیدی

- (۶۰) - تاریخ طب در ایران تألیف دکتر محمود نجم‌آبادی ج ۱ ص ۲۷۹
 چاپ تهران ۱۳۴۱ خورشیدی
 (۶۱) - تاریخ تمدن ایران به همکاری جمعی از ایرانشناسان اروپا ترجمه جواد محیی ص ۲۴۴-۲۴۵ چاپ گوتمبرگ
 (۶۲) - طب اسلامی تألیف ادوارد برون ترجمه مسعود رجب‌نیا ص ۳۴ چاپ
 بنگاه ترجمه و نشر کتاب

(۶۳) - اخبار الطوال تألیف دینوری ص ۶۹-۷۰ چاپ مصر سال ۱۳۳۰ هـ

(۶۴) - شاهنامه فردوسی ج ۵ چاپ علمی - تهران

- (۶۵) - و يعرف بالبلادری بذال معجمه مضمومه نسبة للحب الشهير... مقدمه فتوح البلدان ص ۵
- (۶۶) - فتوح البلدان تألیف بلاذری ص ۳۸۹ چاپ مصر ۱۳۱۹ هجری
- (۶۷) - ظاهراً «زربن عبدالله» از سرداران زیر دست ابو موسی اشعری بوده است
- (۶۸) - نقل از تاریخ تمدن ساسانی تألیف علی سامی ج ۱ ص ۱۲۵ چاپ ۱۳۴۲ خورشیدی
- (۶۹) - تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس ترجمه فخر داعی ج ۲ ص ۲۱ چاپ ۱۳۳۵ خورشیدی
- (۷۰) - تاریخ ایران تألیف سر جان ملکم ج ۱ ص ۹۰ چاپ سعیدی
- (۷۱) - تاریخ سیستان تصحیح ملک الشعراء بهار ص ۲۳۳ چاپ زوار تهران
- (۷۲) - جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لستر نرج ترجمه فارسی ص ۲۵۶
- (۷۳) - ونزلها یعقوب اللبث الصفار لما خرج علی السلطان سنه ۲۶۳ هجریه لخصانتهما و اقصالها بالمدن الکثیره قعات بها سنه ۲۶۵ و قام مقامه اخوه عمرو، دائرة المعارف بطرس بستانی ج ۶ ص ۵۴۶ چاپ بیروت ۱۸۸۲ میلادی
- (۷۴) - حدود العالم ص ۱۳۹ چاپ دانشگاه تهران
- (۷۵) - جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی لستر نرج ترجمه فارسی ص ۲۵۶ نقل از احسن التقاسیم مقدسی
- (۷۶) - مجمل التواریخ والقصص تصحیح ملک الشعراء بهار ص ۶۷ چاپ تهران
- (۷۷) - قال یاقوت المتوفی سنه ۶۲۶ هـ فی معجمه: احتزت بهامرار او لم یبق منها عین ولا اثر الا ما یدل علی شیئی من آثار بائدة و كانت مدینه خصبه کثیره الخیر و بها نخیل و زروع کثیره نقل از تاریخ الیمارستانات فی الاسلام ص ۶۱ تألیف احمد عیسی بک چاپ دمشق
- (۷۸) - نقل از الفهرست ص ۳۳۳-۳۳۴ چاپ مصر سال ۱۳۴۸ هـ
- (۷۹) - تاریخ المختصر فی اخبار البشر ج ۱ ص ۵۰ چاپ قسطنطنیه «استانبول» سال ۱۲۸۶ هـ
- (۸۰) - تاریخ التمدن الاسلامی تألیف جرجی زیدان ج ۳ ص ۱۲۳ چاپ مصر سال ۱۹۰۴ میلادی
- (۸۱) - تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۲۳ «فعمل علی استرجاع علوم الفرس من الیونان و الاستاذة بمثلها ...»
- (۸۲) - الفهرست ص ۳۳۳ چاپ مصر ق

- (۸۳) - دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی ص ۱۵ تألیف ذبیح‌الله صفا
نقل از الفهرست
- (۸۴) - اخبارالحکماء تألیف قفطی ص ۹۳ چاپ مصر
- (۸۵) - تاریخ ادبیات ایران تألیف همائی ج ۱ ص ۱۴۳-۱۴۴ چاپ
۱۳۴۰ خورشیدی
- (۸۶) - رساله یا مجموعه‌ی در علم پزشکی را گویند
- (۸۷) - طب اسلامی تألیف ادوارد برون ترجمه فارسی ص ۳۴ و الفهرست
ص ۴۲۲
- (۸۸) - تاریخ ادبیات در ایران تألیف ذبیح‌الله صفا ج ۱ ص ۹۷ چاپ دوم
- (۸۹) - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف ذبیح‌الله صفا ج ۱ ص
۲۳ چاپ دوم ۱۳۳۶ خورشیدی
- (۹۰) - تاریخ ادبیات ایران تألیف همائی ج ۱ ص ۱۴۶-۱۴۷
- (۹۱) - پس از قرن چهارم پیش از میلاد یعنی بعد از ارسطو و شاگردان او آتن
از نظر علم و حکمت از رونق افتاد و از باب معرفت که اکثر یونانی بودند با تشویق
بطالسه یعنی جانشینان بطالمیوس اول معروف به سوتر Soter در اسکندریه جمع
آمدند و این شهر وارث تمدن یونان و یکی از مراکز تلاقی افکار علمی و فلسفی
شرق و غرب شد حکمای حوزه اسکندریه به افلاطونیان جدید Neo-Platonicien
معروف شدند همه آنها از یک طرف به تجدید مذهب افلاطون پرداختند و از طرف
دیگر اقتباس زیادی از افکار مشرقیان در فلسفه خود نمودند رجوع شود به کتاب
سیر حکمت در اروپا ص ۴۸ تألیف محمد علی فروغی چاپ ۱۳۱۸ خورشیدی
- (۹۲) - تاریخ ادبیات در ایران تألیف ذبیح‌الله صفا ج ۱ ص ۱۰۰-۱۰۱
و تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون ترجمه علی پاشا صالح ج ۱ ص ۲۳۳-۲۳۴
- (۹۳) - دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی ص ۲۷-۲۸
- (۹۴) - Sergius de the' dosiopolis
- (۹۵) - Stephan de edessa
- (۹۶) - تاریخ طب در ایران تألیف دکتر محمود نجم آبادی ج ۱ ص ۴۳۰
نقل از تاریخ طب ایران تألیف دکتر سیریل الگود D.Cyril Elgood
ص ۵۲ چاپ کمبریج سال ۱۹۵۱ میلادی
- (۹۷) - Tribunus
- (۹۸) - درست‌یاد رستیز «از درست و پت ترکیب شده» و عنوان پزشك در بار
بوده است.

(۹۹) - تازیان قسمت شمالی سرزمین بین‌النهرین را جزیره و قسمت جنوبی آن را عراق مینامیدند عراق به معنی ساحل نیز آمده است ، این نام معرب لفظ فارسی «ایراه» می باشد چنانکه یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان از قول حمزه بن حسن اصفهانی این معنی را آورده و ذیل کلمه «ایراهستان» گوید :

«بکسر الهاء وسكون السين والياء المثناة من فوقها و الف و نون قال حمزه الساحل اسمه بالفارسية ايراه ولذلك سمو اسيف كورة اردشير خره من ارض فارس ايراهستان لقربها من البحر و سكانها الايراهيه فعربت العرب لفظه ايراه بالحق القاف بآخر وقالوا العراق» با این توضیح ایراهستان که نام قسمتی از سرزمین جنوبی بین‌النهرین بود بعدها معرب شد و به سراسر این ناحیه اطلاق گردید رجوع شود به جغرافیای تاریخی لسترنج ترجمه فارسی ص ۲۶ و مجله راهنمای کتاب شماره ۴ سال دوم ص ۵۷۷ - ۵۷۸ مقاله انتقادی منوچهر ستوده بر کتاب جغرافیای تاریخی لسترنج و ترجمه فارسی آن

(۱۰۰) - بموجب عقیده نسطوریوس مسیح دارای دو طبیعت مجزا از یکدیگر بوده «انسانی و خدائی» و جنبه انسانی مسیح «ناسوتی» با جنبه خدائی «لاهو تی» او کاملاً متفاوت است و این دو طبیعت را به آب و روغن تشبیه کرده است که باهم ممزوج و متحد نمی شوند . نسطوریوس رساله بی در تفکیک طبیعت مسیح تألیف کرد که بنام او مشهور است ، پیروان نسطوریوس مورد کینه امپراطور روم شرقی بیزانس قرار گرفتند و بناچار به ایران فرار کردند دولت ایران از آنان حمایت کرد و این طریقه در ایران شیوع کامل یافت بطوریکه کلیسای نسطوری را «کلیسای ایران» نامیدند نسطوریها بدو شعبه مهم «یوسفیها و شمعونیها» تقسیم میشوند .

(۱۰۱) - منوفیتهای Monophysites و یعقوبیها «پیروان یعقوب اسقف شهرها» معتقدند که طبیعت انسانی و خدائی مسیح یکی است و جنبه بشریت عیسی در جنبه الوهیتش محو و زایل شده است چون آبی که با شراب آمیخته شود .

(۱۰۲) - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف ذبیح الله صفاح ص

۲۰-۱۶

(۱۰۳) - طب اسلامی تألیف ادوارد برون ترجمه فارسی ص ۳۷ چاپ تهران

(۱۰۴) - اخبار الحکماء قفطی ص ۹۳ چاپ مصر سال ۱۳۲۶ هـ

(۱۰۵) - الفهرست ابن الندیم ص ۴۲۱

(۱۰۶) - طب اسلامی ترجمه فارسی ص ۳۴

(۱۰۷) - کتاب عصر المأمون تألیف رفاعی ج ۱ ص ۴۷ چاپ قاهره

۱۳۴۶ هـ

(۱۰۸) - تاریخ ایران تألیف سایکس ترجمه فخر داعی ج ۱ ص ۶۳۳

- چاپ سوم ۱۳۴۳ خورشیدی
(۱۰۹) کتاب تجلیات روح ایرانی درادوار تاریخی ص ۳۷-۳۸ چاپ
برلین .
- (۱۱۰-۱۱۱) - انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی تألیف اولیری ترجمه
احمد آرام ص ۱۱۲ و ۱۱۳ چاپ ۱۳۴۲ خورشیدی
(۱۱۲) - وقذها العلم عندهم فی ایام انوشروان العادل والعلم لا یزهوا الا فی
ظل العدل والحریه تاریخ التمدن الاسلامی تألیف جرجی زیدان ج ۳ ص ۱۳۱ چاپ
مصر ۱۹۰۴ میلادی
(۱۱۳) - تاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی زیدان ترجمه فارسی ج ۳ ص
۲۸۱-۲۸۲
(۱۱۴) - تاریخ البیمارستانات فی الاسلام تألیف احمد عیسی بك ص
۶۱-۶۳ چاپ دمشق
(۱۱۵) - تاریخ طب در ایران تألیف دکتر محمود نجم آبادی ج ۱ ص ۴۵۴
و تاریخ طب ایران تألیف دکتر الگود D.Elgood
Contentons nous de remarquer que dans le domaine
(۱۱۶) culturel l'universite de Gond -I- Shapurs' est trouvee a la
base de l'influence considerable de L Iran sur
«La civilisation islamique» Melanges d'orientalisme P 313
از کتاب مجموعه مقالات خاورشناسی چاپ دانشگاه تهران- مقاله علی اکبر
سیاسی درباره دانشگاه جندی شاپور زیر عنوان:
l'universite de Gond -I- Shāpur et l' etendue de son
rayonnement
(۱۱۷) - طبقات الامم تألیف صاعد اندلیسی ترجمه سیدجلال الدین تهرانی
ص ۱۷۰-۱۷۱ ضمیمه گاهنامه سال ۱۳۱۰ خورشیدی ۱۳۰ خورشیدی
(۱۱۸) - و هذه المسائل والتعريفات اذا تأملها القاری استدلل علی فضلهم و
غزارة علمهم ضحی الاسلام تألیف احمد امین ج ۱ ص ۲۶۸ چاپ پنجم سال ۱۹۵۶
میلادی
(۱۱۹ و ۱۲۰) - تاریخ طب در ایران ج ۱ ص ۴۳۴-۴۳۶
(۱۲۱) - بختیشوع بابخت یشوع یعنی نجات داده عیسی و کلمه بخت مشتق
از بختن به ضم اول است که در فرس قدیم به معنای نجات ورهائی دادن بوده است و
بابخت به فتح اول به معنای اقبال ارتباطی ندارد رجوع شود به تاریخ ادبیات
ادوارد برون ترجمه فارسی ج ۱ ص ۵۰۷ و یادداشت های تلید که ص ۴۹

Noldeke: Gesch. d. ArtaChshir. I. Papalran.

- وقولی دیگر «بختیشوع» را لفظی سریانی میدانده که از دو کلمه بخت به معنای بنده ویشوع به معنای یسوع ترکیب شده و رویهم «بنده عیسی» میباشد چنانکه احمد فرید رفاعی در کتاب عصر المأمون مینویسد:
- «اما هذا التسمیه فسر یائنه و هی مرکبة من لفظین سریانیّین: بخت ومعناه العبد ویشوع ومعناه یسوع ای عبد یسوع کتاب عصر المأمون ج ۱ ص ۴۱۷ چاپ دوم ۱۳۴۶ هـ صاحب المنجد هم به هنگام معرفی خاندان بختیشوع مینویسد: و بختیشوع کلمة معناها عبد یسوع و به نظر میرسد که وجه تسمیه نلد که مبنی بر «نجات یافته عیسی» مناسب تر باشد تا «بنده عیسی» چنانکه کریستن سن Christensen در کتاب ایران در زمان ساسانیان ترجمه فارسی ص ۲۳۰ یزد بخت را به معنی «نجات داده خدا» و مهر یزد Mihr Bozedh را به معنی «میترا نجات میدهد» میداند و نیز رشید یاسمی مترجم کتاب مذکور در ذیل ص ۲۳۰ مینویسد: «بزد Bozedh فعل مضارع از مصدر بختن است به معنی نجات دادن»
- (۱۲۲) - اننا معشر النصارى لانتزوج الابامراة واحدة ومادامت المرأة حية لاناخذها غيرها طبقات الاطباء تألیف ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۱۲۴
- (۱۲۳) - الفهرست تألیف ابن النديم ص ۴۱۲ چاپ مصر
- (۱۲۴) - تاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی زیدان ترجمه علی جواهر - کلام ج ۳ ص ۲۴۸ چاپ ۱۳۳۶ خورشیدی
- (۱۲۵) - تاریخ طب در ایران تألیف دکتر محمود نجم آبادی ص ۴۵۸
- (۱۲۶) - تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۴۳ چاپ قاهره سنه ۱۹۰۴ میلادی
- (۱۲۷) - الفهرست ابن النديم ص ۴۱۳ چاپ قاهره سنه ۱۳۴۸ هـ
- (۱۲۸) - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف ذبیح اله صفا ج ۱ ص ۵۳ نقل از اخبار الحکماء قفطی
- (۱۲۹) - تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۸۷
- (۱۳۰) - عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۳۰
- (۱۳۱) - کتاب عصر المأمون تألیف احمد رفاعی ج ۱ ص ۴۱۹
- (۱۳۲) - طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۳۶
- (۱۳۳) - طب اسلامی تألیف ادوارد برون ترجمه فارسی ص ۷۳ و اخبار - الحکماء قفطی ص ۱۴۲-۱۴۳
- (۱۳۴) - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ج ۱ ص ۵۵ تألیف ذبیح اله صفا

- (۱۳۵) -- کتاب عصر المأمون ج ۱ ص ۴۱۹
- (۱۳۶) -- اخبار الحكماء قفطی ص ۷۲
- (۱۳۷) -- تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۴۳
- (۱۳۸) -- قفطی در اخبار الحكماء ص ۷۳ نام پزشك المقتدر را بختیشوع چهارم فرزند یوحنا میداند که باستان بن ثابت بن قره معاصر بوده است .
- (۱۳۹) -- الفهرست ص ۳۴۸
- (۱۴۰) -- تاریخ طب در ایران تألیف دکتر محمود نجم آبادی ص ۴۶۰ چاپ تهران
- (۱۴۱) -- طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۳۸
- (۱۴۲) -- طب اسلامی تألیف ادوارد برون ترجمه فارسی ص ۳۸
- (۱۴۳) -- طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۸۵
- (۱۴۴) -- طب اسلامی ص ۳۸
- (۱۴۵) -- وکان جبریل یخاطبه بالتجیل فیقول له «ربن حنین» فی اصطلاح السریان ای «یا معلمنا حنین» تاریخ التمدن الاسمی تألیف جرجی زیدان ج ۳ ص ۱۴۴ چاپ ۱۹۰۴ میلادی
- (۱۴۶) -- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ج ۱ ص ۶۴-۶۵ نقل از عیون-
- الانباء ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۱۹۷
- (۱۴۷) -- طب اسلامی ص ۳۸-۳۹
- (۱۴۸) -- حبیش بن حشن معروف به «اعسم» پسر خواهر حنین اسحاق است و عسم به معنی خشک شدن مفصل ساق و قدم است بطوریکه باعث کجی پا و اعوجاج قدم گردد حنین حبیش را بسیار دوست میداشت و از ترجمه های او رضایت داشت و حتی بسیاری از ترجمه های حبیش بعلم تشابه اسم او با اسم «حنین» در نوشتن بنام «حنین» شهرت یافته است رجوع شود به نقل ذیل ص ۳۹ کتاب طب اسلامی ترجمه فارسی
- (۱۴۹) -- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ج ۱ ص ۶۲
- (۱۵۰) -- سابور بن سهل صاحب بیمارستان جندی شاپور و کان فاضلا عالما متقدماً و له من الکتب کتاب الاقربا ذین المعمول علیه فی الیمارستانات و دکاکین الصیاده اثنتا عشر و بابا... الفهرست ص ۴۱۳
- (۱۵۱) -- تاریخ ادبیات در ایران تألیف ذبیح اله صفا ج ۱ ص ۳۵۰ چاپ دوم
- (۱۵۲) -- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ج ۱ ص ۸۲
- (۱۵۳) -- الفهرست ص ۴۱۴ ترجمه: ابن مهاربخت نامش عیسی واز اهالی نیشابور است و کتاب قوی الادویه المفردة که بترتیب حروف تنظیم شده از آن اوست
- (۱۵۴) -- تاریخ تمدن اسلام ترجمه فارسی ج ۳ ص ۲۸۱
- (۱۵۵) -- تاریخ طب در ایران ج ۱ ص ۴۶۰

- (۱۵۶) - المنجد معجم الاعلام ص ۱۵۶ چاپ ۱۹۵۶ میلادی
- (۱۵۷) -- طب اسلامی ترجمه فارسی ص ۲۳
- (۱۵۸) - تاریخ ادبیات ایران تألیف همایی ج ۱ ص ۳۲۷
- (۱۵۹) - خوانندگان محترم برای اطلاع بیشتر از شرح حال حارث بن کلدیه به منابع زیر مراجعه نمایند:
- عقد الفرید تصحیح محمد سعید العریان ج ۵ ص ۱۸-۲۸۹-۲۹۰ و ج ۶ ص ۱۰۹ ج ۷ ص ۳۱۲ ج ۸ ص ۱۷ و ۱۸ و از ص ۸۷ تا ۹۳ و طبقات الامم قاضی صاعد اندلیسی چاپ بیروت ص ۴۷ و مجمل التواریخ والقصص ص ۲۶۹-۲۷۰
- ۲۹۵ و تاریخ الحکماء قفطی طبع لیزیک ص ۱۶۱-۱۶۲ و عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۱ از ص ۱۰۹ تا ۱۱۳ و تاج العروس وجیب السیر جزء چهارم ج ۱ ص ۱۶۰ و قاموس الاعلام ترکی و اعلام زرک و ترجمه ابن البیطار لکلرک ج ۱ ص ۲۰۶ و عیون الاخبار ج ۲ ص ۶۵ و ج ۳ ص ۲۱۸ و ۲۷۲- و ج ۴ ص ۱۳۲ و بلوغ الارب آلوسی ج ۳ ص ۳۲۸-۳۲۹-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۷
- (۱۶۰) -- طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۱۳
- (۱۶۱) -- طب اسلامی ترجمه فارسی ذیل ص ۴

منابع وماخذ

- ۱- انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی تألیف اولیری ترجمه احمد آرام چاپ تهران سال ۱۳۴۲ خورشیدی .
- ۲- احسن التقاسیم تألیف مقدسی چاپ لندن سال ۱۹۰۶ میلادی
- ۳- اخبار الطوال تألیف احمد بن داود دینوری چاپ مصر سال ۱۳۳۰ هـ
- ۴- اخبار الحکما تألیف ابوالحسن قفطی چاپ مصر سال ۱۳۲۶ هـ
- ۵- اعلاق النفیسه تألیف ابن رسته چاپ مصر
- ۶- الفهرست تألیف ابن الندیم چاپ مصر سال ۱۳۴۸ هـ
- ۷- المنجد چاپ بیروت ۱۹۵۶ میلادی
- ۸- المختصر فی اخبار البشر تألیف ابی الفدا چاپ استانبول ۱۲۸۶ هـ
- ۹- ایران از آغاز تا اسلام تألیف دکتر گیرشمن ترجمه محمد معین چاپ ۱۳۳۶ خورشیدی
- ۱۰- ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستن سن ترجمه رشید یاسمی چاپ ۱۳۱۷ خورشیدی
- ۱۱- تاریخ ادبیات ایران تألیف جلال همایی چاپ دوم ۱۳۴۰ خورشیدی
- ۱۲- تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون مجلد اول ترجمه علی پاشا صالح
- ۱۳- تاریخ ادبیات در ایران تألیف ذبیح اله صفا چاپ ۱۳۳۶ خورشیدی
- ۱۴- تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس ترجمه فخردائی گیلانی چاپ سوم سال ۱۳۳۵ خورشیدی
- ۱۵- تاریخ ایران تألیف سر جان ملکم ترجمه فارسی چاپ سعیدی
- ۱۶- تاریخ ایران باستان تألیف مشیرالدوله پیرنیا چاپ دوم سال ۱۳۳۱ خورشیدی
- ۱۷- تاریخ البیمارستانات فی الاسلام تألیف احمد عیسی بك چاپ دمشق
- ۱۸- تاریخ پانصدساله خوزستان تألیف کسروی چاپ دوم

- ۱۹- تاریخ التمدن الاسلامی متن عربی چاپ مصر سال ۱۹۰۴ میلادی
- ۲۰- تاریخ تمدن ایران ترجمه آقای جواد محیی چاپ گوتنبرگ
- ۲۱- تاریخ تمدن ایران ساسانی تألیف سعید نفیسی چاپ دانشگاه تهران
- ۲۲- تاریخ تمدن ساسانی تألیف علی سامی چاپ شیراز ۱۳۴۲ خورشیدی
- ۲۳- تاریخ سیستان تصحیح ملک الشعراء بهار چاپ زوار
- ۲۴- تاریخ جغرافیائی خوزستان نوشته سید محمد علی امام شوشتری چاپ ۱۳۳۱ خورشیدی
- ۲۵- تاریخ طب در ایران تألیف دکتر محمود نجم آبادی چاپ تهران ۱۳۴۱ خورشیدی
- ۲۶- تاریخ طب ایران تألیف دکتر الگود D.Elgood چاپ کمبریج ۱۹۵۱ میلادی
- ۲۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف ذبیح اله صفا چاپ دوم سال ۱۳۳۶ خورشیدی
- ۲۸- تاریخ عمومی هنرهای مصور تألیف علی تقی وزیری چاپ دانشگاه تهران سال ۱۳۳۷ خورشیدی
- ۲۹- تجلیات روح ایرانی در ادوار تاریخی تألیف کاظم زاده ایرانشهر
- ۳۰- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ترجمه محمود عرفان چاپ ۱۳۳۷ خورشیدی
- ۳۱- حدود العالم من المشرق الى المغرب چاپ دانشگاه تهران به کوشش منوچهر ستوده
- ۳۲- دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی تألیف ذبیح اله صفا
- ۳۳- دائرة المعارف اسلام چاپ لندن
- ۳۴- دائرة المعارف پطرس بستانی چاپ بیروت سال ۱۳۸۲ میلادی
- ۳۵- سفرنامه ابودلف ترجمه ابوالفضل طباطبائی
- ۳۶- سنی ملوک الارض والانبياء تألیف حمزه اصفهانی چاپ برلن
- ۳۷- سیر حکمت در اروپا تألیف فروغی چاپ ۱۳۱۷ خورشیدی
- ۳۸- شاهنامه فردوسی چاپ علمی
- ۳۹- صورة الارض تألیف ابن حوقل چاپ لندن سال ۱۹۳۹ میلادی
- ۴۰- ضحی الاسلام تألیف احمد امین چاپ پنجم سال ۱۹۵۶ میلادی
- ۴۱- طب اسلامی تألیف ادوارد برون ترجمه مسعود رجب نیا چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۷ خورشیدی

- ۴۲- طبقات الامم تألیف قاضی صاعد اندلیسی ترجمه سید جلال الدین تهرانی
ضمیمه گاهنامه سال ۱۳۱۰ خورشیدی
- ۴۳- عصر المأمون تألیف احمد رفاعی چاپ قاهره سال ۱۳۴۶ هـ
- ۴۴- عیون الانباء فی طبقات الاطباء تألیف ابن ابی اصیبعه چاپ مصر
- ۴۵- غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم چاپ اسدی سال ۱۹۶۳ میلادی
- ۴۶- فتوح البلدان تألیف بلاذری چاپ مصر سال ۱۳۱۹ هـ
- ۴۷- مجله راهنمای کتاب شماره چهارم سال دوم
- ۴۸- مسالك الممالك اصطخری چاپ لندن
- ۴۹- مسالك الممالك ابن خردادبه
- ۵۰- مختصر الدول تألیف ابن عبری
- ۵۱- معجم البلدان تألیف یاقوت حموی چاپ لندن
- ۵۲- مجمل التواریخ والقصص تصحیح ملک الشعراء بهار چاپ تهران
سال ۱۳۱۸ خورشیدی
- ۵۳- مجموعه مقالات خاور شناسی چاپ دانشگاه تهران
- ۵۴- نزهة القلوب تألیف حمداله مستوفی به کوشش دبیر سیاقی چاپ
۱۳۳۶ خورشیدی
- ۵۵- هرمزدنامه تألیف پورداد و چاپ ۱۳۳۱ خورشیدی

